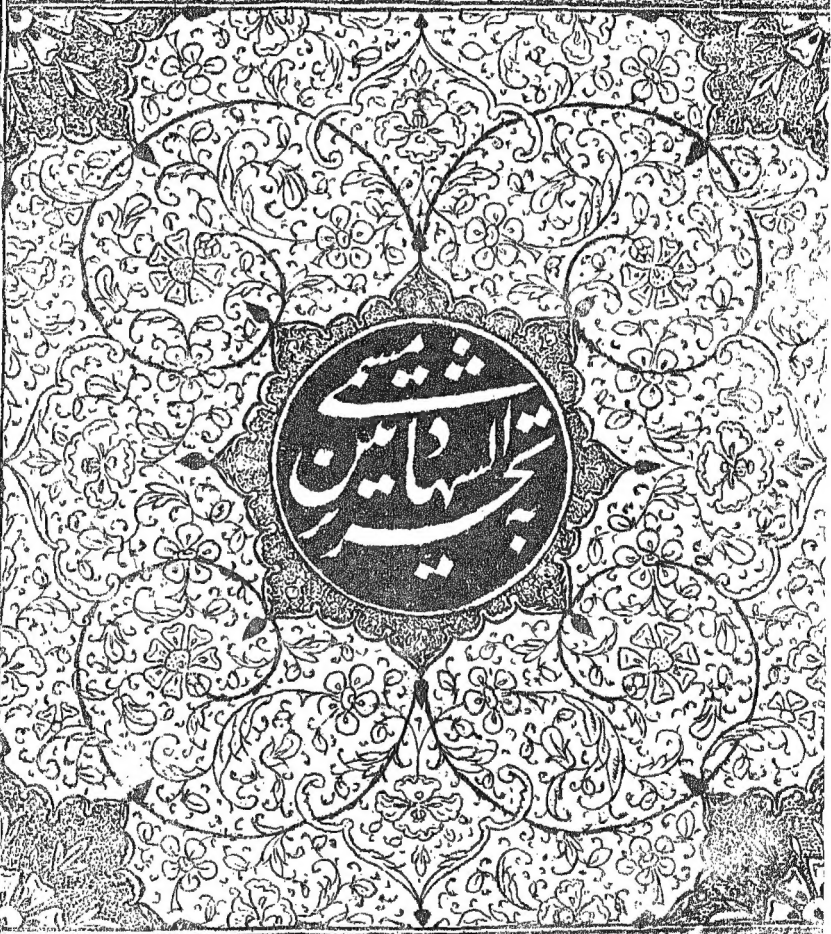


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح رساله شهاب دین مولانا شاه عبدالعزیز دہلوی قلم شمس العزیز



اصدق خان جناب مولوی سلام اللہ المتخلص بکشفی دام فیضہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم اللہ الرحمن الرحیم

احمد المفلح ض علی الشہداء سحاب الرحمة من السماء أعطاهم لغیم الجنان * فلهم روح
 وریحان * وایمان بحیوة لا یجوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان * فہم فی
 عیشة من الرضوان * واصلوة وسلام علی خیر من شہد لدعوة الخلق الی الحق
 بصدق بییان * فهو الذی لیس مثله شی من الملک والانس الجنان * وجوب
 عین الایمان * وعلی آلہ وصحابہ الذین جاهدوا فی سبیل اللہ وبذلوا أموالہم
 وانفسہم ابتغاء وجہ الرحمن فالتک علیہم صلوات من بہم ورحمۃ وغفران * ہم
 ہدایہ سبیل الایمان والعرفان ابعد برکسا ینک سلوک طریق ہدیت برگزید
 ودامن فکر از جنس خاشاک ضلالت برچیدہ اند مخفی مستہ تنواید وکہ ہر
 شہادت جناب بطین طہین حضرت خدین علیہا التلیات والحقائق کما
 وحسین سید شباب بل محبتہ طائر زمان مناقب شانست ویزان
 انبائی وہمارچا تناسی من الدینا گلی از گلستان فضائل این ہر دو شین

خسته بنام که بلا و واقعه شهادت جناب سید الشهدا علیه الوت من لجنه و شهادت
 که بقول عقل و در آن متحیر و کسی زایل فرد و اکتفا به آن کم کرده باز است
 که در اکتفا به و شس نی با شان محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت
 سید الانبیا علیه فضل اهلوت من الملک الاعلی و شتند و وی انیمه
 دیدند و چشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه میاید
 عاشقانه و دیگر است و حالات مشوقانه دیگر شهر گل را چه غم که بر سر تخت گل
 هر جا غنیمت بر دل مجروح میل است پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها
 درین باب گفته و در تحقیق در سلک پیان بفتنه اندکی سخن که ره بجای رساند
 و هر یک که دل سامع بآن قانع شود و بجز کلام بلاغت نظام و المحدثین و
 المفسرین بن الاصولین و الفقهاء و المکملین لانا و استناد ما حضرت شاه عبد
 دلووی رحمه الله بالرحمة و الغفران و سکنه فی اعلی فراوس انجان که ذات ملک
 صفاتش بغایت شهرت و در قطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
 از توصیف قاده قرع صماخ کرده که در رساله سیر الشهابین پوه از روی این
 سرتبه کشوده این سیر مکتوم رخپان انموذاند که کتب متداوله علماء از ان عالم
 و سفا متداوله فضلا از ان عالمی است در ساله بر بوره با کمال بلاغتی که او
 بر خیزد برای ایضاح و ام و کشف مقصود کدام کافی وافی است لیکن چون
 تغییر جمله عبارات عربی جایزین و کما فی شش بعنوان سنین همقرین

جلیف کار

باکس العظمی

در کوشش

صلیح

مسنعت عامه افادته نامی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی است تا
 وفائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت است که بخواهی این شعر مشقه
 فی الجمله نسبتی بود کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شده و بست
 روزی چند ملازم صحبت با افادته جناب استا و البریه مانده کلهای حق
 در ریاض تحقیق و مانده خوست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره و باسخت حاصل
 که ذره را با آفتاب است پردازد و به کتاب این سعادت علم فقار برافزارد
 چنانچه با وجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت بالضرام
 این مهم در ساخته و در بیشتر از مقامات با ضافه روایات پرورخته و بحکم
 مناسب بوده باب تفصیل بر روی حمال کشوده این ترجمه را مخصوصم به
 تحریر الشهاب وین ^ف انا اشرح فی المقصود متوکلا علی مفضی الخیر و الحمد
 انه ولی التوفیق والهدایة و علیه التوکل فی البدایة والایاتیر قال الاستیاء
 العلاء انه انار لهدی و مرمانه و افاض علینا فیضاً اعجاز حکم الله تعالی ان
 انکالک افترک فی انکالک علیهم السلام قد اجتمع
 نبینا صله الله علیه و آله و سلم که بدان رحم کند بر تو خدایا
 البته کمالی که متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه
 به تحقیق مجتمع و فرامی شدند در ذات پیغمبر با علیه الصلو و السلام
 و تفصیل این حمال است که از شما و میر و نقد اعطای این کتاب است

تفصیل

اَدَمُ وَنُوحٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْمَلِكُ كَمَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْحَسَنُ كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ
 الْخَلَّةُ كَمَا أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْعَلَامُ كَمَا أُعْطِيَ مُوسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْعِبَادَةُ كَمَا أُعْطِيَ يُونُسُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَاعْطِيَ الشُّكْرُ كَمَا أُعْطِيَ نُوحٌ

عَلَيْهِ السَّلَامُ پس تحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه
 داده شده آدم و داود و علیهما السلام و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد
 سلیمان علیه السلام و داده شد حسن جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه
 و داده شد خلعت و تاج را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام
 و خطاب را چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت
 را چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد
 علیه السلام مخفی و مستتر میباشد که هر یکی را از اینهاست که لازم و صنفی لغوی خاص است
 که باعث امتیاز و موجب خصائص و از دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت
 که عبارت از نیابت حق و تبلیغ احکام شریعت و ترویج امور دینی و سیاست
 است و تدبیر مملکت و نظام عالم و صلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح
 معاش و معاد بندگان خداست و وصف ملک و سلطنت که عبارت از زیاده
 عامه و حکومت تامه است و وصف حسن جمال که عبارت است از تناسب اعضا

شماست
نیکو شدن

و صباحت خود و شرافت قدر و ملاحات زنگ لطافت بدن و خوبی چشم بینی
و دیگر کیفیات و شیوات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و دانش گنجد و نه
بمیزان انداز و هم و کمان سجده و وصف خلقت که عبارت از یار جانی و دوست
روحانیت که تمیزین سلیمان و وقالب کرده اند این معنی شانی از شیوات خلقت
انسانی است اما نسبت بحضرت حق جل و علا این مرتبه عظمی و عطیه کس بجای
رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند که این معنی بخت کیفیت
عرف است که بتغیر و غیورانش از لوث تعلق با قبولب الفاظ پاک و صاف بر
و وصف کلام که مبنی از تشریف بمکلامی با علام است و وصف عبادت که
بطاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عید و عظمت و جبروت معبود است
و حقیقت تهلاک هستی عید درستی حق است که نقش با سوائی معبود و در نظر
نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عاید هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از
حق نسبت به او و صرف اعضا و جوارح و قلب و روح و راس که مخلوق بر حق
آن شده چهل نشود بلکه اگر تمیزش بقضای شاکر و بر بقای منعم نماید اول
است با جمله وصف خلافت که موصوف با آن هم و او بود و در حد که ملقب
گشتند و ملک سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان است و حسن جمال که
المثل با آن یوسف شد و از جمله کما که شکر با تصاف آن بهریم خلیل شد
و کلام که لقب کلیم الله گشت از کوه صوفیت موسی بالنت و عبادت

و طاعت که یونس با صفات آن مشهور اند و شکر که آنرا مبرود نوح کرده اند
 مجموعه این صفات و کلمات است این کمالات ذات معدن جنات آن سرور
 کائنات علیه الصلوات و التسلیمات است خوش گفت آنکه گفت شاعر
 حسن یوسف درم عیسی دید بیاوار * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 بلکه اگر دیده بصیرت و شود و نظر بغور و معان رود حضرت ختم المبین
 علیه الصلوة و السلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده علم
 و قبس سبق ربانی و دیدمان بر افروخته قدم عجاز تو امرا از سانسپا
 فراتر گشته اند نمی بینی آدم و داود اگر لقب به خلیفه الله ساختند
 رسولان تهنجیکانه بنام نامی نوشتند عفریتی اگر تخت بلقیس بر کاه سلیمان
 نمود و حق جل و علا خطاب سرور دنیا و مقدمه حضرت زینب زوجه کبیرا
 فرموده بآن مصرع شایسته جمال یوسف اگر دست بجائی ترنج بریدم مردان
 و آینه کمال مطلق صورت من زانی نقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
 خلت پوشید محمد فبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دو
 شیند خیر لب حق ز ابر عرش از نزدیک به دین سر وید شتر بعابوت اگر
 یونس بن مرقی است فاذا فرغت فانصب مشور مصطفی است نوح بلکه اگر مشهور
 احمد و جبر و شکر هر دو مشهور مختصر جمال و کمالات کباب بر نیاید و از
 بهتر از آن سرور نیاید و از در چنانچه صفات مذکوره که فراوی فراوان
 در ذوات حضرت اینها رنگ ظهور گرفتند جمیع و از در واج اینها در پیکر

پاک آن سحر و عالم فخر نبی آدم صلی الله علیه و آله و سلم جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کردین
 چون مشترک دیگران عالق از تفرد و استیلا کلی و اختصاص جمعی است آن حضرت
 خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص ممتاز ب دیگر اوصاف و کمالات
 ساختند تا شاید فضیلت بی پروه بر منصف ظهور جلوه کردند و نقش شریفی
 خفا و خفا بر کنین شهود نشینند لذا اضافه می شود و قد ابدی الله کمالات
 آخر من انواع الولا یات و المحبوبة المطلقة و الاصلطه
 المطلق و الشریفة و القرب الاقرب و الشرف فکرمه
 العظم و الجهاد مع أعداء الله الی غیر ذلك من العجالات
 کالعلم الوسیع و العرفان الاتم و القضاء و الفیض
 و الاجتهاد و الاحتساب و القدره و غیرها
 و تحقیق زیاده کرده شد برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمال دیگر در مقام
 و الایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و ویدار حق و قرب متبر
 و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غلبه ازین کمالات لا اله الا الله
 شد بمجموع علم وسیع و عرفان اتم و قضاء و قنوی و جهاد و احتساب و قنایه و قنای
 و غیر آن بدو نیست که ولایت عبارت است از قنایه و قنایه و قنایه و قنایه
 رب المشرقین و رب المغربین و این تصرف عام و قرب تمام مستفوع با انواع کثیره
 منقسم به نام عبیده است که بیان تفصیلی آن بی حد و دایره صحیفه کونین چشم شریف
 شد و اینجاست که الولاية افضل من النبوة کتبه اند یعنی جهت ولایت نبی که

که عبارت از محال را زدن یا خدا و قرب تمام با مولى است فضل از جهت نبوت است
 که مراد از شغولی باطن برائى تبلیغ حکام الهی است و محبوبیت مطلقه بتغیر از آن است
 که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال و ظواهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد
 و تمامی امور متعلقه بایین و دنیا بلکه خودش سراسر مقصود و مطلوب خست
 مطلق کرد و دو مصطفای مطلق که بظاہر تفسیر محبوبیت مطلقه است در واقع ثبوت
 مینه و برهان است که چه محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق محبوب
 مطلق باشد و ظاهر آنکه محبت بر مصطفای اختیار فدا و تارتیب وضعی میباشد
 دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بین
 از دست نرود و درایت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
 صبح بریده سرد است داده و قرب اتم که کریمه و فی قَدَّ لَی نَکَانَ قَابِ
 او آونی تفسیر نیست بر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال و وقفه مکان که هم
 پیوسته باشند و ضافه بر تعاقب و کس متعاقب که هر یکی هم آغوش با دیگری
 کرد و قرار داده شد لیکن قرب و اتصال که مقدمه آن آیه وافی پدایه و بیان
 اَللّٰهُ اَشَدُّ بَعْدَیْنِ لَیْسَ لَیْسَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَیَّ
 الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی باشد نسبت بذات منبعی که متعالی از جسم و مکان کو اتم است
 مقامی است که بپای عقل و شعور تا اینجا نتوان رسید و شاید این مرتبه بهر از
 طلاق و وثاقت و آغوش نباید کشید بیک شکل روح الامین بقرب و نفرتی
 که دارد و مضمون این شعر شهر اگر یکد موی بر تر برم فروغ تجلی بسوزد و

طلاقت و وثاقت
 نیز با شوق

زبان گشاید طاهر فہام و او را نام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یار اگر انجایر برود
گشاید و شفاعت عظمی کہ مقدمہ آن نجات از تجلی و خانی کہ جملہ تنسیبی گراہم در
ضعفہ بخیر تظلال بحایت خاتم نبوت مفری مذیدہ اند و خاتمہ آن است غلام حسن سائر
عصات مومنین از ناہم ہست کہ رضای شفیع المذنبین منطبق و کثرت
ربنک قرضی بدون آن کفہ اند و ظاہر است بر حکیمان ہر وہما با شومان خدا
خصاصی است کہ احدی از ہا پیغمبر حضرت علیہ الصلوۃ والسلام نفس خود
بآن مامور شد وین کمالی است کہ مشعر از منہائی شجاعت است کہ کلام معجز
نظام انا البنی لا کذب انا ابن عبد المطلب بخدا فیہ بران کواہ است و علم وسیع کہ
مخوئی علت علم الاولین والاخرین کلی ازین کلستان است و ذای غاوی الی
عبدہ ما آدمی شیمی ازین بوستان خارج اطاق ناطقہ بان و حال عرفان
اتم از مقدمہ قرب اتم ظاہر ہر قدر کہ مقاربت بیشتر معرفت زیادہ تر چون
قرب تم بجائی رسید کہ نہ از ابدیدہ عقل و درین نتوان دید پس عرفان
اتم ہم بر تہ فائز کہ ہوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا کہ عجا
از رفع قضایا و قطع تنازع میانہ بندگان حدیث از ملاحظہ خلق کریم و لطف
عمیم آن صلح کل و نادسی بل پیدا و مہوید کہ متجاہمین ہیکام فیصلہ و رحمت
و باطل بخیر صورت رضا در مراتب لہا نمیدیدند و غیر از آئنا و صدق فاشا
مقال را در غوش پان منکشیذند و قانون فتوی از نظام شہاد
اجابت و سیر نصارت بخش بصار ناظر است و دستور العمل برای

ابو الفیاض
استظلال
سایہ کرشن ۱۲ ص

عصات
جمع عامی ۱۲ ص

بخدا فیہ
تجاہد ان ۱۲

برای قاضیان و مفتیان و جهاد بدست بنیاد که وحی باطنی عبارت از آن است
بعد از انتظار وحی بضرورت قوت حادثه عمل با برای پضا عینای مبتنی بران و
فائده کلیه برای خیریات چهار جمله مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه اعمال بندگانه
و جزا و سزا مبتنی بر نسبت ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات
مناوی بان و کمال تشریفات مشتمله صورت تجوید و جوده خلاف کلمات و
حرف و قرآن است به تفصیل تشریح سبعمه و غیر آن مستغنی از بیان آما غیر این
کلمات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس منجمله
آنچه متعلق جسم شریف است غایت که از پس پشت همچو پیش رو و در پشت
نازیک مانند روز روشن میدیدند و این تسویه دلیلی است روشن بر نیکی
بدان لطیف و عنصر لطیف گویند روح مجسم بوده که کار فرمای قضا از شیره
ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق بر روی آن گشاده
و قوت بصارت بجای رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره که بمغفله چشم
شده دیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستاره عقد ثریا بی شائبه
تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه
مبغیر از مشاهده حقیقت و درین حق پنی بوده که هر کجا که میرسد کار خود
و کمال سماعت بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرمایند که ناگاه
بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کرد که در که ایندم صد افتتاح بابی از ابواب
آسمانی که پیشتر ازین مفتوح نگشته بگوشش من رسید و از آن باب مفتوح

الحمد لله

100

همه مخصوص بشیر و نسیا علیه الصلوة و الثناست مجمل استیفای کمالانی که از
دائرة تحمیل تجویز بیرون است و حصای صفاتی که از دور و نزدیک بر وقوف
افزون است کار ظلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که علم مختص را در
فضای ناپیدا کنار برافراخته و مان پان را بر مضمون غایب مشهور و طلب الهی
باید ساخت یعنی ع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر متوجه نشود که انصاف
ذات سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم علیه کلمات مسلم لیکن کمال شهادت
که به فحای خبر صدق اثر و دقت اتی اقل فی سبیل الله نم ایتم
اقل تم ایتم اقل باین قدر است تمام از روی حصول انصاف
میداشتند بعضی التوا ماندر که استدر اک همین سخن است که بقلم برت رقم
لكن بقي له كمال لم يحصل له بنفسه وهي الشهادة
لیکن باقی مانده آن حضرت را کمالی که حاصل گشت خجاست را بذات حمده و آن شهادت
و چون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس نفیس بی خبری نباشد سخن
در کشف این از میرود و الشرح فی عدم حصول له بنفسه صل
الله علیه و آله و سلم انه لو استشهد في كرب ذي ذل
الی کسر شوکت الاسلام و اختلال الدین
و سرور عدم حصول شهادت بنفس نفیس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که اگر شهادت
میا یافت مگر چنانکه میرایند آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال
و سبب بین نیلانی که در غرضه اعدا از مثل شیطان به مثال جبال بر سر

حسن
جلیل
بن حسن
میکوید که جلال هم
آمده است

سراقم و تفوه او بخبر کذب اثر الا ان محمد قد قتل چاهجا از حيص و پس که در شهر اسلام
 نینقاد و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود و نصرت و فو و ر و داد و هرگاه چنین
 شد تب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت
 منعکس باندازم و بهریت شود و داد مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید
 کرد که کار تا کنجا رساند و حال شهادت دفعی و سهی غیر ازین نیست که از
 میشود و گو استشهد عیلة و سیرا کما وقع لبعض
 خلفائه که استشهد امر شهادتیه و اگر شهادت
 مالکبان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای او شهادتیه یافت امر
 و ما برای شهادت بعض خلفا که مراد از ان حضرت عمر و عثمان علی رضی الله عنهم
 داشته اند پس خضار نیست که حضرت فاروق عظیم رضی الله عنه در مدینه
 طیبه توی مشی نبوی شتغالی با امامت نماز فجر و شتند که ناگاه فیروز مجوسی که او
 ابو لولومی گفتند و از مدتی در کین بوده انتظار فرصت وقت میدشت
 عین مشغولی نماز قیام یافته از کار دو و هر دو سه ضرب به شکم حضرت زده
 اولین رخنه در بنای اسلام اندخته روی خود را بدوده جهنم تیره
 سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای کاری خورده بهمانجا بصبر تحمل انشتند
 و عقده اختلاف امامت نماز را در همان حالت بگردن عبدالرحمن بن عوف
 بستند بعد از آنکه خناب را بخانه آوردند تا دیده و صایا و تعمیل شوری
 پر و خشم روز سوم که یک شب غمزه محرم الحرام سنه است و چهارم

تفوه
 سخن گفتن ۱۲

بغته

مجلس
 تاریخ
 تاریخ
 تاریخ

از حیرت بگویند و شربت شهادت خورده بفرودس علی شتافتند اما قصه
 شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله عنه پس این سانحه در حقیقت مقدمه پیش از
 و منفوج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش مصائب بر سر وقت
 خلیفه عصر خیزید صبر و تحمل بران که محض بدعیه حق دمای کلمه گویان بود
 خارج از طوق انسان است خلاصه بعد نماز جمعه سیزدهم دیگچه چند کس از
 شورنجان بلوایان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده و درین مسعود
 بلاوت و آن شربت شهادت با آب ششیر در کلوی تشنه آن مظلوم
 پوست خود را بدامن و وزخ اوختند چنانچه سرخی خون آنحضرت سحر
 گردید بسم الله الرحمن الرحیم و العلیکم که در شهادت نوبت تلاوت با
 و همان آیه آنوقت جاری بر زبان بوده گردید و هنوز با وجود انقراض
 زمان و مرور و هوس همان اثر خون در آن مصحف که مشهور به مصحف امام
 است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی قتل
 حضرت عثمان برای مذکوره در کتبین شدن آن آیتی است از آیات الهی تفسیر
 محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شریف یعنی جناب
 مرتضی علیه السلام به شناخت که از عادات شریف آنحضرت بود
 که در قمار یکی شب برای تادیبه نماز خجسته از خلافت سر اسجد کوفه تشریف
 آورده مردم خوابیده را بصدای گیسر متنبه میفرمودند تا بیدار شده از خواب
 وضو و طهارت پردازند و درین همین عادت از دستبرد و راه برد

سخن دمای
 باز داشتند از
 بطن و ناله

آورد و در
 گذشت از زمانها

تادیبه ادا
 کردن

از خجسته بن یحیی ملعون یک ضرب شمشیر زهر آلود بر سر مبارک ایشان
 زد و هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود نموده و این ماجرا نوزدهم
 رمضان سال چهارم هجرت که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده اتفاق
 افتاده و روز سوم است و یکم آناه هم جلیس شهباز علیین و هم سفر عظامی
 خلیه برین گشتند انا لک و انا لک و انا لک باجماع حصول شهادت بر نفس شریف
 صلی الله علیه و سلم منحصر در همین دو صورت بوده که در معرکه جنگ با کفار
 بطریق اعلان و شهادت خلعت شهادت می پوشیدند یا ناگهان و پوشیده
 صورت است شهادت در آینه خفا میدیدند بر تقدیر اول شان و شوکت اسلام
 می گشت و نظام دین و ملت در هم و بر هم می گشت و بر تقدیر ثانی شهادت
 بعد شهرت و شهرت نرسید بلکه شهادت علیه تمام کمال می پوشیدند
 می فرمایند بَلْ لَّا تَسْتَشْهَدُونَ لَآنَ تَمَّ الشَّهَادَةُ أَنْ يُقْتَلَ
 الرَّجُلُ فِي الْعُرْبَةِ وَالْكَرْبَةِ وَأَنْ يُعْفَرَ جَوَادُهُ وَيُلْقَى حَتْمَ مَطَرٍ
 وَيُقْتَلَ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنْ أَعِزَّةِ أَصْحَابِهِ أَقَارِبِهِ وَأَنْ يُهْبَطَ
 مَالُهُ وَأَنْ يُسْرِفَ نَسَائُهُ وَآيَاتُهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ
 بلکه شهادت با تمام نرسید زیرا که تمامی شهادت است گشته شود و می
 در حالت غربت و کربت و پی کرده شود و پ و مرکب او و انداخته شود
 بدن او بر زمین گشته شود و اگر او و جماعت کمشیره از عزیزترین باریان
 و قریبترین او و غارت کرده شود مال او و سیر شوند زنان او و در بر

تیمان او و همه این خدمات محض برای خدا تعالی باشد و کس فی سبیل اللہ
 جمله صائب را بر خود کواری سازد و چون حصول چنین شهادت که فائز بر جبر تمام
 و کمال باشد بنفس نفیس حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ممکن نبود
 فَأَقْضَتْ حُكْمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُلْقَى هَذَا الْكَمَالُ
 الْعَظِيمُ بِسَائِرِ كَمَالِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَانْقِضَاءِ آيَاتِهِ
 خِلَافَتِهِ الَّتِي تُكَافِي الْمَغْلُوبِيَّةَ وَالْمُظْلُومِيَّةَ بِرِجَالٍ
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بَلْ بِأَقْرَبِ أَقَارِبِهِ وَأَعَزِّ أَوْلَادِهِ
 وَمَنْ يَكُونُ فِي حُكْمِ آبَائِهِ حَتَّى يُلْقَى
 حَالُهُمْ بِحَالِهِ وَيَنْدَجِ كَمَا لَهُمْ فِي كَمَالِهِ
 پس تقاضا کرد و محنت و کار سازی خدا تعالی که لاحق شود و منضم کرد و این حال
 بزرگ که همواره محبوب و مرغوب بوده بسیار کمالات او بجمع فات او و
 انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت است بپوشان
 مردان از اهل بیت او بلکه بوسطه نزدیکترین اقربایی او و عزیزترین اولاد او و
 که باشند در حکم پدران او تا حالشان ملحق و منضم بخان او شود و کمال ایشان
 در ضمن کمال او مندرج گردد و فَوْجَهُتْ عِنَايَةُ اللَّهِ تَعَالَى
 بَعْدَ انْقِضَاءِ آيَاتِهِ الْخِلَافَةِ إِلَى هَذَا الْحَقِ
 پس متوجه شد عنایت خدا تعالی و اراده او بعد گذشتن ایام خلافت بطریق
 این بحاق تا این کمال هم ملحق و منضم بسیار کمالات آن حضرت کرد و نهایت

این کمال را که در این
 ایام خلافت نبوت او
 منضم کرد و این
 کمال را که در این
 ایام خلافت نبوت او
 منضم کرد و این

شطره برانتهی حصول کمالات باقی نماند فاستنبات الحسنین
 علیهما السلام مناب جدیها علیهما افضل الصلوات و
 التحیات جعلت ماهر آتین لما لا حظیه وخذین لما لا
 یشتاب وتمام ساخت آن غایت و اراده الهی حضرت امام حسن امام
 حسین علیهما السلام مقام جد امجد ایشان و گردانید این هر دو و قره العین
 و وایسته برای ملاحظه کمال او و دوحسار و برایش مشایده جمال او و احو
 کمال شهادت و برین مرات رسول نامرئی شود و ضعیفی طینت حسین
 شهادت رسول الثقلین کرد و چون شهادت در نفس الامر مختصاری و
 قسم از سر به و علانیه و شت و بر یکی را ازینها لوازم و آثار مخصوص است کلام
 و تقسیم و تفصیل آن می رود و کما گشت الشهادة علی قسمین شهادة
 سریه و شهادة علانیه قسمت علیهما و برگاه بود شهادت
 بد و قسمت کی شهادت سریه و دیگر عیانی و جماع این قسمین متضادین محل و
 از محالات است قسمت کرده شد بران هر دو یعنی یکی را از سطحین طینت شهادت
 سریه و او ند که در جلیاب خفا و خفا شاید حاش مستور و محبوب ماند و دیگر
 شربت شهادت علانیه چنانند تا صورت این با جو ا چون آفتاب نیمروز
 از ارض تا بسایه کار او میوید اما باشد و ازینجا که غیب را بر شهادت و سر
 بر علانیه مقدم میباشد بر وضع است و نیز مثل اجالت علانیه
 بر غیر تفصیل و تفصیل بعد از جمال او وقع و بلغ فرزند کبر را مختص تقسیم این بود

جلیاب بالکسر
 جدا در ۱۲

و فرزند صغیر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدیم و تاخر رسی نیانین
 از دست زو و ظهور شهادت بعد مرتبه غیب و وقوع تفصیل بعد جمال صورت
 پذیر و جمال بین تفصیل است که ارشاد میشود **فَاَخْصَلَ السَّيْطَلُ الْاَكْبَرُ بِالْقَيْسِ** و آن
 پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت سریه جالا شروع در لوص
 و آثار ان می رود و گمانا کان آخرها مستوفی الکرطیهرها ذکر فی
 العوجی و ابهم آخرها کجند الوقوع ایضا حتی وقع عکس
 یدنی زوجه و الزوجه من علائق المحبة دون العناوة
 و کل ذلك لانه مبني على السید و الاخفاء
 لذلك لم يجز به النبي صلى الله عليه وآله
 ولا امير المؤمنين عليه التحية والتلاوة لا غيرهما
 و هرگاه بود و حال شهادت سریه پوشیده و پنهان از نظر مردمان ظاهر
 نشست و گمان در وحی مشتبه اند حاش زو و وقوع سریه تا آنکه واقع
 بروست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه یه می محبت است نه عدوت و اینهم
 برای آن بود که این قسم شهادت یعنی بر سر و خفاست و لهذا خبر داده بود و
 این غیر خدا صلی الله علیه و سلم و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان
 یعنی هرگاه بنا بر این قسم شهادت بر سر و خفا بوده از آنجا که این را از ناگزیر
 فیا و لهذا وقوع آن از دست زوجه که از هیچ و خجسته کار نباید بر این شهادت
 و استیجاب صدور قیامت و نیایش در وحی سادعی و هم در خبر خیر سریه و زو

در اثر جناب سید صدر و اردو گشت تا این سر مکتوب قبل از وقوع ذریعده حجب
 باشد بخلاف قسم ثانی که بنام او بر شهرت و اعلان است چنانکه ما شنیدیم
 و اختصار البسط الا صغیر بالقسم الشیعی و اما کاتب
 امره علی الشهرة و لا اعلان انزل اوکافی العجی علی
 لیسار جبریل و غیره من السلامه که تم تعین
 مکان و تسمیه و تعیین الزمان و هو رأس السید
 ثم اشهر امره و اعلن ذکره علی لیسار
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه فی سفره الی صفین
 و مختصص یافت فرمود صغیر قسم دوم از شهادت و برکاه بود بنامی امر آن
 شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی بر زبان جبریل و غیر آن زلم که
 بعد از آن تعیین مکان و تسمیه آن که مشهور بکبریا است تعیین زمان که شروع
 سال شصت و یکم از هجرت بوده پسر شهادت یافت امر آن و ظاهر کرده شد
 آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در سفر و لطیف صفین که نام
 صوغی در حد و عراق است و بیانش بیان می چون بنامی قسم ثانی که در
 کمال شهادت است بر شهادت و اعلان و شهادت ترتیب لوازم و اما که مقتضی
 کمال ظهور و اظهار باشد ضرر و باید بعد از گذشت قبل از وقوع واقعه در وحی
 سماعی با تعیین مکان و زمان و اردو گشت و نیز بیانش از زبان و آن
 ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سماع صوغت صورت است

بعد از وقوع واقعه موجب شهاده اظهار باشد پس بایش میسر و در شمع
 کتمان وقعت واقعه الشهادة اشهرها من انقلا
 التربة دما و امطار الدم من السماء و هتف
 الطوائف بالمراني و نوح الجن و بكاءهم و طواف
 السباع حافظات بحثته و دخول الحيات في
 مناخير قاتلته و الى غير ذلك من اسباب الشهادة
 پسر بکاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آنکه انقلاب خاک بخون ببارید
 خون از آسمان نالیدن با تفتان برشته ها و نوح جن که ایشان گردیدن و زمین
 گرداگرد و برائی محافظت بدن او و آمدن مارها و رسوایهای بی قی ملکان او و
 غیر آن اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد بنوح ساخته
 بهوش برآید و وقوع واقعه جاگزینی شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام
 من لجمته الشنا بشتی از آمارا رضی و سماوی بطهور آمد تا موجب شهاده
 و باعث اظهار این واقعه غریبه و ساخته عجیبه کرد و آزاران جمله انقلاب خاک
 بخون است حتی که سنگها از حجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون
 تازه در غایت سرخی نه برآمد و بباریدن خون از آسمان بجای رسید به بود
 ختم و سپید باد و دیگر طواف مرده مانرا پرا از خون نمود اما که استن بهوالت برآید
 و نوح جن و بکائی اینها بس بر عوف حال که از بد عا شنیچیه عجم
 سبته و بیج مجلی اعقل و نقل نمی نشیند محمولی نباید کرد بلکه مراد از تفتان

موافق مراثی طهار خون و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکا و رفت
 بر مصیبت سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق سبب
 و کفایت است و بس و توجیه بیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن
 بفریاد و فغان فغانه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم متبدعان زمان
 که در کتب صحاح و روایات معتدیه مالمعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن
 ثابت و مستقیم پس عبارت مثنی رساله شریف را محمود بر سر بند بخت یا خشن
 خود و اورا و یه ضلالت انداختن است و بر زبان ساطع و حجت قاطع بر
 مراد مصنف علیه الرحمة فحادی مراثی و نوحه های منقول از زبان جنیان
 که بجای خود میاید و آنچه کفتم شایسته القیام نذار و که مقصود از این کلام اینست
 خاص عام است نه ضلالت کافه امام اما محافظت دزدگان ایام ایشان
 و در آمدن از ناد و سوراخ پنی قافلان پس برای عبرت ناظران و سامعان
 و شنیدنی و خجای بدخشان است اما و رای اینهمه از سباب شهرت اعلای
 نام خطل شدن گوشت شتران شکران امام زمان سوخت شدن
 حفران دم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن و زنا
 همچو شبها آن و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن
 از حوادث دوران آیند مذکور شود و ظهور حسین و قائل
 خون کن دل و جگر زمین و پریشان و آسمان و آسمانیان
 برای آنست که مذکور می شود و لیطیغ الحاکم ضربه

وَالْعَابِقُونَ عَلَى وَقُوعِهَا بَلْ يَأْتِيَاءُ الْبَكَاءَ وَالْحُزْنَ
لَسْتُمْ تَذَكَّرُونَ تِلْكَ الْوَقَائِعُ الَّتِي أَمِنَ فِيهَا الْبُؤْسُ
الْقَلِيلَةُ فَقَدْ بَلَغَتْ نَهَايَةَ الْشَهْرَةِ فِي الْمَلَكِ الْأَعْلَى
الْكَافِرِ وَالْغَيْبِ الشَّهَادَةِ وَالْجَنِّ الْأَلَسِ وَالنَّاطِقِ وَالْمُتَكَلِّمِ
تَطْلُعُ شُونَ حَاضِرٌ غَائِبَانِ بِرُفُوعِ بَيْنِ وَاقِعِهِ بَلْ طَلَعُ مَا يَنْدُبُهُ بَاقِي كَلِمَةٍ
كَرِيمَةٍ وَخَرْنِ سَمَرِ يَدِ وَشَتْنِ أَيْنِ قَائِمِ مَوْلَانَاكَ دَرَمَتِ أَوْتَارِ فُزْ قِيَامَتِ
فَلِهَذَا تَحْقِيقِ سَيِّدَانِ وَقَائِعِ نَهَايَةِ شَهْرَتِ دَرِ عَالَمِ عَلَوِيِّ عَالَمِ غَيْبِ
وَشَهَادَةِ وَجْنِ وَنَسِ وَكَوْیَا دِلِ نَبَانِ كِهْ مَرَادِ از حیوانات و جمادات است
یعنی غایت اظهار و شتهار و ظهور و لازم و آثار بعد از وقوع این واقعه
اطلاع حاضران و غائبانست که هر حاضر و غائب برین ساخته میوش با
مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک و ترک و تابع یک بر چنین واقعه غم
خیزد و اگر چه بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی از نهمیه یا قیامدن غم و الم و غم و
تذکر و یاد کاری و قانع ممول اند و و سواخ غم فرمود درین امت است
قیام قیامت است و لهذا واقعه بغایت شهرت و شتهار در عالم علو
و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب شهادت و جن و انس و ناطق و
صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه شهادت مهندس آوایان پیاپی
مقصود و آنچه معلوم است رسیده و چنانچه میفرمایند اِذَا تَمَّتْ لَكَ الْكَلِمَةُ الْمَقْدُودَةُ
فَلْيَذْكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا الْبَابِ مَعَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي مَعَهَا تَامَرُ الْمَقْدُودَةُ

برگاه تهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم خیر که متعلق باین باب است
 باشارتی بسوی آنچه تهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تهید مقدمه است حکایت
 پان مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر بنیت بسطین طین برای جناب
 رسول الثقلین تقریر بنیت حسین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال نبی اکرم
 صلی الله علیه و آله و سلم است شروع و اثبات هر دو مقدمه میشود اما مقدمه اول
 تفصیلش نیست فنقول **اَلَا كُفِنَ السَّيِّطِينَ اَبْنِي رَسُولِ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّهُمْ جَهَنَّمَانِ پس میگوئیم ما بود
 بسطین یعنی حسن و حسین و دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس
 آن دو وجه است یعنی ثبوت بنیت حسین علیه السلام برای حضرت پیغمبر علیه
 الصلوٰه و السلام منبری بر دو وجه و وجه است **اَلَا كُفِنَ اَبْنِي رَسُولِ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّهُمْ جَهَنَّمَانِ پس میگوئیم ما بود
 وجه اول آنکه پدر و خرد یعنی نوبه برای او حکم پدر است و لهذا شمرده شد
 عیسی علیه السلام در فرزند ان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پدر مریم است
 حضرت مریم از اولاد یعقوب و لهذا عیسی از فرزند ان یعقوب معدود است
 پس ثابت شد که پدر و خرد حکم پدر است و **اَلَا كُفِنَ اَبْنِي رَسُولِ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّهُمْ جَهَنَّمَانِ پس میگوئیم ما بود
 وجه دوم آنکه بنی پدر خواندگی است پس تحقیق ثابت شد بطریق مقدمه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین بر دو پسرند

و از موبدات این حدیث است از امام احمد بن حنبل و مسندش و این موده بیانش
 و ابی احمد فی مسنده عن ابی اسحق السبئی عن هانی بن هانی
 عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال روئی ابی ماسمیتهم
 قلت سبئاً خرباً قال بل هو حسن فلما ولد الحسین قال روئی
 ابی ماسمیتهم قلت خرباً قال بل هو حسین فلما ولد الثالث
 قال روئی ابی ماسمیتهم قلت خرباً قال بل هو حسین
 قال ابی سبئهم باسماء ولد هارون شبر و شبیر و مشبر
 و أخرجه الطبرانی فی الکبیر و اللآلی فی الأزد و الحاکم
 و البیهقی و ابن عساکر کلهم عن علی رضی الله عنه و أخرجه
 البغوی و الطبرانی عن سکران رضی الله عنه منکله
 و فی القاموس شبر ککم و شبیر ککم و مشبر ککم
 مشبر ککم حدیث ابناء هارون علیه السلام
 و رویت که امام احمد بن حنبل و مسند خود از ابی اسحق السبئی از هانی بن هانی
 از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنامید من فرزندان مرا چه نام داشته اند و گفتیم
 که نام داشته ام و احب پس فرمود بلکه او حسن است پس چه نام داشته اند
 امام حسین گفت بنامید مرا چه نام داشته اند و گفتیم که حبت شده اند

ح

شبیر یکبار موصوفه
 غیر مشدد و تشبیه بر ذین
 ابی شبر که در کمال و غیره
 است ۱۲ ح

و از طبری و از طبری و از طبری
 و از طبری و از طبری و از طبری
 و از طبری و از طبری و از طبری
 و از طبری و از طبری و از طبری

طبرانی بفتح طاء منسوبه
 موصوفه و را و منسوبه
 سوی طبریه که قصیده از
 و ابی بوقاسم سبئان
 احمد بن ایوب طبرانی
 حافظ مشهور است ۱۲
 کنانی شرح اصفی

فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پس سوم فرمود و بنام
 بن فرزند من چه نام داشتید او را گفتیم که هاشم حرب کرده ام و فرمود بلکه او محسن است
 پسر فرمود و بدین معنی که نامیدیم این فرزند از انبیا هاشمی سپهران مارون که زبان
 عبرانی بشیر و شیر و شیر است و رویت کرد این حدیث را بطرانی و در مجمع کثیر و در
 در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر و ابن عساکر و ابن عساکر و ابن عساکر و ابن عساکر
 که این حدیث را محسن است امام بخاری و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه
 و در فاموس است بشیر بر وزن بقیع یعنی بقیع شین معجمه بای موصوفه و مفتوحه
 در آخرای مبله و بشیر بر وزن بقیع شین معجمه و کسبای موصوفه و مفتوحه
 بیای شانه تختانی و رای مبله در آخر و بشیر بر وزن محدث بضم میم و فتح
 شین معجمه و بای موصوفه و کسور و رای مبله و بشیر بر وزن محدث بضم میم و فتح
 اندر پیشینده نماند که از این روایات و مثال آنها مخرج میشود که حضرت محسن
 حضور حضرت رسالت علیه الصلوٰه و السلام صحیح و سالم پیدایشده شرف و توفیق
 زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیر المومنین کرم الله وجهه
 و عادت حرب که پسران خود را مستی بنام کابر مشهوره و روسای
 معلوم میگردد و نه فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاییر عرب بوده است
 بودند و هرگاه تبدیل سامی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد و ظهور آمد و پدید
 شد که فرزندان بنام روسای جاہلیت نباید گذاشت و لهذا
 ایشان کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنام هاشمی بزرگوار

زمان قرت و ایام جاویدت مسمی نفرمودند بلکه با سماع صحابه کبار و خلفا
 نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره سهای مسند زندان
 جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتبره مروی است
 پس قیاس تشبیه نام خلفای کبار بر نام حوب قیاس بمقابلہ نص است اما
 مقدمه ثانیه پس باینست و اما کون فاما مرآتین
 ملاحظتہ صلی اللہ علیہ وسلم من وجہین
 و اما بودن حسین و سینه براسی ملاحظہ جمال با کمال خضر صلی
 علیہ آله وسلم پس بدو وجه است الاول من جهة السيادة المطلقة
 اول از جهت سیادت مطلقة است یعنی بحسب سیادت مطلقة که عبا
 از سر داری بی قید است جناب حسین آیت جلاله سید الکونین
 و شدش نیست که مذکور می شود فقد اخرج النسائي
 والرويان والضياء عن حذيفة وابو يعلى عن
 ابي سعيد وابن ماجة عن ابن عمر وابن عدي
 عن ابن مسعود وابو يعلى عن علي والظبراني
 قال كبير عن عمرو جابر والبراء واسامة
 بن زيد ومالك بن الحويرث والذبيلي عن انس
 وابن عباس عن عائشة وابن عمر و
 وابي رمنة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

و این جان و غیر ایشان مذکور است محمول بر فرض نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین شناسا در باب تفضیل خود فرموده اند پس این شناسا برای مطابقت مرآت بامرئی ضرورت و بعد از آنکه رفع شناسا از امرئی مرویت از مرآت هم رفع آن لابد است تا مرآت مطابق مرآت باشد و تطابق میان مرآت و امرئی از دست نرود و از شروع مطابقت و اتحاد مرآت بامرئی است که ارشاد میشود و مِنْ مُتَّفَعَاتِ هَذِهِ الْمَرَاتِبَةِ كَوْنِ حُبِّهِمَا مَحَبَّةً وَبَعْضُهُمَا بَعْضُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَرَامَاتُ وَرَوَايَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مِنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمِنْ ابْغَضَهُمَا فَقَدْ ابْغَضَنِي و از جمله متفرعات این مراتب است بودن محبت و کینه حسی بین علیهما محبت و دوستی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان و عداوت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عباس که و غیره از ابن عباس رضی الله عنه کسیکه دوست دارد ایشان یعنی حسن حسین را پس تحقیق دوست دارد و مواو کسیکه دشمن دارد ایشان را پس تحقیق دشمن دارد و این معنی محبت حسین یعنی محبت بار رسول و دشمنی ایشان دشمنی بار رسول است و چون دوستی و دشمنی بار رسول و دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسین و دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی با خداست که فوق آن متصور نباشد این بود بیان جداول آنکه در این کتاب

ح

و سیرت بجهت سیادت طلعه بوده اما وجه ثانی قرآنیست که مبنی بر اتحاد صورت
 از ابایشید و الثانی من حیجة مشابهة الصوثة فانهم ما كانوا
 کالتصقین له صلی الله علیه و آله و سلم فی الظاهر
 ایضا و دوم از جهت مشابعت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت
 حسین بودند که یاد و تصویر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ظاهر نیز
 چنانکه و سیرت باطنی شباهت نامه حضرت رسالت بودند و صورت و ظاهر
 مشابعت و مماثلت بآن حضرت داشتند و بنده این مشابعت است که میفرمایند
 فَقَدْ أَخْرَجَ الْجَارِيُّ عَنِ النَّسِ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا شَبَّاهُ
 بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 وَقَالَ فِي الْحَسَنِ ابْنِ هَذَا كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ
 اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم پس تحقیق روایت کرد بجاری از انس که
 گفت بنوعی که شباهت ترین مردم بانبی صلی الله علیه و آله و سلم از حسن بن علی
 و گفت در حق حسین نیز که بود و مشابعت ترین مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم یعنی حضرت امام حسن و زین العابدین و امام حسین علیهما السلام شباهت
 الناس صوت بآخرت رسالت علیه الصلوة و التحية بودند و چون تشبیه در روایت
 بنام سیرت و صورت جمال و نیز اطلاق صیغه تفخیر بر هر واحد از حضرت
 حسین ظاهر بود و همگی کمال بوده برای تفصیل جمال و علل شکل تعرض
 می نمود و در کوی هذا الحديث مفصلا

الَّتِي مَذِي عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ وَقَالَ
 الْحَسَنُ أَشْبَهَهُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَا بَيْنَ الصُّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ أَشْبَهَهُ بِالنَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ مَوْلَاكَ وَرَسُولُكَ وَنَبِيُّكَ

را مفضل ترندی از علی کریم الله وجهه و صحیح کرد و آنرا گفت حسن مشابه تر بود
 با رسول خدا صلی الله علیه و سلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و چیزیکه فراتر از حد است یعنی بجهت قافی بدن خردا امام حسن و بجهت قافی بدن خردا
 امام حسین مشابهت با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و استند بر خردا حسین باعتبار مجموع
 جبین تصویر صورت حضرت رسالت و میراث جمال رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 که گویا صورت جسمیت محمدی و وجهه شریف در ماه خلقت هر دو نورانی
 نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر قوس شهادت این
 بر دو سلاله و دو مان نبات و جلالت از سجدات نام و سیرت و صفات
 یافته و چون واسطه نبوت سیرت نبوی در حسین جناب علی مرتضی و ذریه
 صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بود پس مجموعه این پنج تن که مجموع
 خمس بر یکی کامل و مکمل بر آمده و مایه الامتياز فیما بینهم نیز اصلیت و غیر
 خیری و کرمانده را یکی عجیب جلوه خوب از خلقت و تجا و دار و که هر یک و
 باین بنیت مجموعی فرض عین برار باب ایمان و موصل بدرجه شریف و
 قیامت بانبی آخر الزمان باشد و فذلک این کلام و خلاصه همین مرام است

از شادی شود و خارج از زمزمی از النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم اخذ الحسن و الحسن فقال من احب هذين
 ابائهما كان في ذمتي يوم القيمة وقال هذا حديث منكر
 فبراور و نزدی بر سینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم گرفت امام حسن و
 امام حسین این خبر بود و سیکه دوست دار و مرا دوست دار و این خبر
 و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد یا من رو به من رو قیامت و گفت
 که این حدیث منکرست پوشیده نماند که منکر در موطا اح حدیثین حدیثی را گویند
 که راوی غیر ثقة بر خلاف ثقات روایت کرده باشد و این از باب اهل بیت
 شماست پس چون بر وایت دیگر ثقات مانند ابن حبان امام ضعیف نقی
 هر ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد است بنا
 بر آن بکار رفت و شهادت برین جماع و اتحاد است آنچه جناب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 در رساله غیر الاقباس از صحیح مسلم نقل فرمود و خروج النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم خدا و علیه مرطامل من شرفا سواد فحاج حسن بن علی فاذا خلعتهم جابر بن
 فاذا خلعتهم جارت فاطمة فاذا خلعتهم جارت علی فاذا خلعتهم قال انما يريد الله لیسب
 علیکم اهل البیت و لیسبکم طایفه ابرون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 از خانه بیرون و بران حضرت گلیمی بود نقش که شکل کجاوه شتر از آن پیدا
 بر او زخمی سیاه پس آمد حسن بن علی پس دخل کرد و او را در آن گلیم
 حسن از حسن بن علی دخل کرد و او را با او پسر آمد فاطمه پس دخل کرد و او را پسر آمد

ح
 نزدی که اول
 نماند و راجع
 به حدیث اول و دوم
 میسر است آن حدیث
 محمد است بر و ز و شنبه
 بنفقه هم و حدیث
 بنفقه و ز و حدیث
 بنفقه و ز و حدیث

علی پیش خل کرد و دراپس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش نیست خیرین نیست که بخواند
 خدای تعالی تابیر و از شما پلید را ای اهل بیت پیغمبر پاک ساز و شمار ای پاک تمام
 پوشیده نهانند که تفسیر آیه تطهیر شرحی و بسطی در کلام خواهد که این عباد
 مستحل آن نمیتوانند اما آنچه عقاید اتم الحروف است نیست که ذیل لغوی
 حضرت قاده از لوث کبار و صناعتی و خلق و مینه باطنی با کلمه پاک
 و صاف است و نیز در رساله غریز الاقتباس است آمانی ملک سلم علی
 من السماء نزل قبلها بشر فی ان محسن و محسن سید شباب اهل محبة و ان
 فاطمه سیده نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آید پیش من فرشته پس سلام
 کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین بر کسی فرود
 داد اما که حسن و حسین سردار نوجوانان بهشت اند و تحقیق فاطمه سردار
 زنان بهشت است باید داشت که این حدیث مثبت سیادت مطلقه بر
 حسین بر دامن بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جهان بدون تشکیک
 است و این صراط آن شارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است
 ان الحسن و الحسین بهار یحیای من الدیار و اه الترمذی بر آینه حسین
 و کل باغ من از دنیا بستند یعنی کل مراد و ثمره فواد من از باغ دنیا
 غیر از حسن و حسین و گری نیست و نیز در آن رساله است بدان ان نای و نای
 یحیی الهم فی حیة فاطمة و حب من یحبها و اه الترمذی این حدیث یعنی
 حسین و حسن من اند و دو لب و دهن من اند و بار خدا را این حدیث

دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که دوست
 دارد ایشان را و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم مقبول باشد
 است در دوست داشتن خدا تعالی حضرت حسین و دوست داشتن حسین ریتالی
 نیست و از لطائف این حدیث است که سندیست و محبوبیت حسین بر
 حضرت رسالت علیه الصلوة و السالوة و ائمتة و محبوبیت حسین و محبوب حسین برای خدا
 متعالی هر دو واقع شد و نیز در آن رساله است صدق الله و رسوله انما
 أموالکم و اولادکم فکنته نظر الی بنی المصطفی و یغیران فلم یصبر
 قطعت حیثی و رفعتما رواه احمد و الترمذی و بنی ماجة و ابوداؤد و النسائی
 است فخره خدا و رسول او و خیرین نیست که اموال و اولاد شما سبب از
 است نظر کردم بنوعی این و طفل یعنی حسن و حسین که میفرستند و میفرستند
 پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن خود را و بر دوشتم آن هر دو را یعنی هر دو
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشغول بخطبه خواندن بودند که حضرت امام
 حسن امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پاسبان مبارک اینها در رتبه
 لغزش میکرد و چنانکه مبارک را بر زمین افتاد و آبی بر بدن شریف ایشان رسید
 چون این حالت را آن حضرت در آشنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت
 و سوز خطبه برآمد خطبه اگشته بود و صاحبزاده را بکنار گرفتند و اتفاقاً
 شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنت که چقدر است امام شایان حضرت
 بنی المصطفی با این همه شورش و ملاحظه شود که چنانچه از مصائب و بلا

ندکی است
 فخره است
 که در این
 سبب از
 فخره است
 از بنی المصطفی

این بکر گوشه ما خاتمه حضرت سید الشهدا و دیگر ائمه بیت مصطفی و واقع گردید
 و ازین قسم احادیث کشیده که شطری از این دران رساله نیربائی است
 در کتب صحاح مروی است که برای استیفای بیان آنها و فقرایا باید انداختی
 شرح ازین وادی نموده رجوع بهل مطلب میشود حالی ناظران ناخبر
 که مقصود جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان سرشمار
 بسطین کریم یعنی حضرت حسین علیهما السلام است آن موقوف بر تمهید مقدمات
 و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این ازو یا اعلان
 این سردساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میروند و
 اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی نمونه از حسن و جمالی میشود
 وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ
 عَشْرَ حُجَّةٍ مَا شَاءَ وَجَاءَهُ تَقَادُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ
 مِنْ مَّالِهِ هَرَّتَيْنِ وَقَالَ سَمِعْتُ اللَّهَ مَالَهُ تَلْكَ رَاتٍ
 حَتَّى أَنَّهُ كَانَ يُعْطِي نَعْلًا وَبِئْسَكَ نَعْلًا وَبِئْسَكَ
 حَقًّا وَبِئْسَكَ حَقًّا و روایت کرد امام جعفر بن محمد صاوی
 علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت حج کردی حسن پانزده حج و مال
 اسبابا کو تل کشیده می بروی پیشش او وجد اش از مال خود برای
 خدا و بار و تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار مالیک بود که
 میبخشید یکباری پاپوشش او نگاه میداشت یکبار پاپوشش را از وی میبخشید

شرح

نوکر در بیان سخنان
 حضرت امام حسن علی
 علیه السلام و القضا

یکتا موزه را و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده با نفس و محاسن
 او آب کعبه از اینجا میبردست که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از پینه
 ناکه پیاده میفرموده با آنکه اسپهائی کوتل پیش پیش او می کشیدند و هم
 و چشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که دوباره تمام
 مال منال و نبوی در راه خدا بخشید و سه باره که تنصیف عطائی مال
 فی سبیل الله در سبک نشدیم کشید حتی که کار عطائی یکتا غسل و موزه
 و نگاهداشت یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس
 از عطائی با کلیه است و از جمله تهذیب خلاق آن حضرت علیه السلام است که
 روزی بر سندان امت جلوه فرمود و اگر دوا مالی و امانی چون مال که روز
 دور نمابودند که مردی از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیت و نام او
 چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که بمان علی که مرد خوشنوا
 و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملائم به شان سید الله الغالب چاوید
 بر زه درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس کرامی لباع چنین نهفت
 خرافات از دست ضبط بر آورده نخستند که بتادیب آن بی ادب
 پرده ازند که نجاب سر با تعظیم مقبضای خلق عظیم متوجه حاش شده
 ارشاد کردند که از طرز گفتار و طواریت پدیدست که ربخی داری و می
 گرفتاری اگر گرسنه طعام نذیر حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر
 بدوشش است بادایش بر دازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و

موزه در
 پیش روی

حمایت تو بسازم چون آن مرد بچو سخنان لاویز شکر زین بقابل کلمات زبیر
 و ششونت یکیز خودش کوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی
 که قانع باب خیر و برادر و وصی پیمبر بود و بدولت اسلام رسید و یکی از
 موالیان خاص خدائیان با اختصاص کردید و ازین قسم نقل و حکایت
 بحدیست که استیاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت ستره
 موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرو و ظاهر
 وَكَانَ وَفَاتُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَنَةً
 تِسْعٍ وَارْبَعِينَ عَلَى أَرْبَعِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ ربيعِ
 الْأَوَّلِ أَوْ فِي الْاِخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ
 و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله عنه سال چهل و نهم از هجرت
 بنا بر قوی ترین اقوال عنده ربع الاول یا در آخر صفر و نهم مشهور است
 یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ نسبت به ششم
 و بعضی نوشته اند که پنجم ربع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند
 وَ سَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعَلَتْ يَدَ الْأَشْعَثِ بْنِ
 قَيْسٍ سِمْتَهُ بِأَخِي زَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ زَيْدٌ مَعَهُ
 كَيْمَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَعَمَلَتْ فَمَرَّ غُلَّ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعَلَتْ
 إِلَى زَيْدٍ تَسْأَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ

اِنَّكَ كُنْتَ قَتْلًا لِّلْحُسَيْنِ اَفَلَمْ تَضَالِكْ
 لَانْفُسِنَا فَصَادَتْ عَمِّنْ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ
 هُوَ الْحُسَيْنُ الْمُبِينُ وَبَسْبُ فَاتِ اَوْ اَنْ بُوَدَ كَهْ زَوْجًا
 جَعْدَه وَخَشْتِ بَنِي زَهْرَوَا وَاوَرَا بَاغَوَا سِي نَزِيدِن مَعَاوِيَه وَبُوَدِيَه
 كَهْ وَعَدَه دَاوِدَه بُوَدَ جَعْدَه رَا بَرَارِ كِتَابِ اِسْكَارِ بَا نِيَكَه تَزَوِجِ خَوَاهِدِ كَرْدَاوَا
 پَسِ جَعْنِ كَرْدِيَه نَزِيدِ خَوَاتَمَه بُوَدِ پَسِ بِيَارِ شَدِ حَضْرَتِ اَبَا حَسَنِ تَا جَلَدِ
 پَسَقَرَوَاتِ يَافِتِ پَسِ سَتَا جَعْدَه شَخْصِي اِلَافِ تَزِيدِ مَسِيحِ وَفَا
 اِنِجَه وَعَدَه بَاوَكَرِه بُوَدِ پَسِ كَفِتِ نَزِيدِ مَارَا ضِي نَبُو دِيمِ بُوَدِن تَوِشِ
 حَسَنِ اَيَا پَسِ چَكُونَه رَضِي شِيمِ بُوَدِن تَوِشِ خَوَدِ پَسِ كَشْتِ جَعْدَه اَحْمَدِ
 كَسَا نِيَكَه زَا نِكَارِ دُنْيَا وَآخِرَتِ هِتِ اَيْنِ زَا نِكَارِ سِي هِمَانِ زَا نِكَارِ سِي اَمِ
 وَكَانَ عَرَضُهُ اَلَا سَهَالُ الْكَبِدِ وَنَقْطَةُ
 اَلَا كَمَعَاغُهُ وَبُوَدِ بِيَارِ سِي اَنْ حَضْرَتِ سَهَالِ كَبِدِي وَپَارَهْ پَارَهْ شَدِنِ
 رَوْدِ بَا نِيَكِي سَهَامِ اَجَابَتِ سَهَالِ پَارَهْ هَامِي جَكِرْدِ رَوْدِ هَامِي رِيْدَه شَدِهْ مِي
 چُنَا نِجَه شَخْصِي بَرَا سِي عِيَاذَتِ نَجَابِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِتِ اَنْ حَضْرَتِ چُونِ اَزِ
 بِيَا كَرْدِ فَرَمُوْدَنَدِ كَهْ جَكِرْمِنِ پَانِ پَانِ شَدِنِ شَخْصِ كُوِيْدِ كَهْ مَنِ اَنْ پَارَهْ هَامَا
 مَلَا خَطَهْ كَرْدِمِ وَوَدِيدِمِ كَهْ فِ الْوَاقِعِ قَطْعَاتِ جَكِرْدِ بُوَدِن وَكَمَسَا
 حَضْرَتُهُ الْوَقَاةُ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 فَقَالَ اَيُّ نَجْمٍ مِّنْ صَاحِبِكَ قَالَ بَرِيدُ قَتْلِهِ قَالَ

فَعَمَّ قَالُ كُنْتُكَ اَصْحَابِي الَّذِي
اَطْنُ اللَّهُ اَشَدُّ لَهُ نِقْمَةً وَاِنْ كُنْتُ مِنْهُ فَالْحَبِ
اَنْ تَقْتُلَ بِي بَرِيًّا ثُمَّ قَالُ لَقَدْ سَقَيْتُ السَّمَّ
مِرَارًا وَاَوْحَا سَقَيْتُ مَرَّةً اَشَدُّ مِنْ هَذِهِ

و برگاه حاضر شد و او را وفات بیاورد انا هم سیرین خونی برهنه پس گفتن
برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد و گفت میخواهی قتل
گفت آری گفت برآیید اگر قاتل من همان است که من کمان میدارم تیرهای تو
سخت تر است برای او و زنتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی است بر
کفر قتل انتقام کافی است و اگر نیست او در واقعه که با او کمان منبت و دست
نمیدارم که گمشد یا انتقام من بکنایم را پس گفت که برآیید به تحقیق نوشانه
شدم زهر چید بار و نه نوشانیده شدم هیچ باز سخت تر ازین بار نوشید
نماند که دعای بر اعرض از تعیین و تشخیص قاتل اموری چند است اول چون
شهادت سر بر رخا و شباهه بوده قاتل را هم بعضی کمان اختفا گذاشته
تا ازین جهت نیز این را زهر پرده باشد و شعاع اظهار و ابراز برین
نباید و دوم اخذ قصاص از امور است که حکم شرع عزم و حمت باطل را در
در خطای تمام شده تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و تعیین و تعیین قاتل مضامین
آن جائز نیست سوم طریقی از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حکم و کمال
غیبط است چه اگر تحقیق و تعیین قاتل را بر میرفت تعیین و تشخیص قاتل من

ممکن الحصول بود پس دست او را شقام کشیدند و پهلوان را خنجر قصاص در نو
 کاهین حضرت است که شامبه از غواض نفسانی و جبلت اکملینان روزگار
 بانی گذشته اند و الاکت نفس از شقام با وجود قدرت کالیست و شوار که
 چه جایی عوام از دست خویش هم سرانجام آن متعذر است و آنچه از شدت
 نشانیدن زهرین باره نسبت بمرت سابق ارشاد شد کنایه پارس
 و ایامی قریب وفات است چنانچه از فضل الخطاب نقل کرده اند که این
 علیه السلام را شش بار زهر داده اند بخیار کازی کرد و بار ششم کار
 افتاد و در حلیه ابو نعیم از عیون بن سحر مرویست که من شخصی دیگر در
 موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتم فرمود که ای
 چیزی از من پرس عرض کردم که درین حالت امری پرسیدن مقبول
 همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آن حضرت
 بچانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدیت پرس که با
 دست سوال نخواهی یافت و مرا طاعت جواب بجا پس فرمود که مرا خدایا
 زهر داده اند و این باز کار که افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس
 راوی گوید که من روز دیگر خدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت
 خفشار است و جناب امام حسن علیه السلام بر سر بالین حضرت است
 از قاتل میفرمایند اما آخر روایت که الفا کشت و نیز روایت کرده اند که
 علیه السلام خواب دید که گویا میان دو چشم او قل بود و خداوند تعالی

این خواب را پیش سعید بن المسیب بیان کرد و گفت که زمان وفات جناب
 امام حسن قریب رسیده است و آنحضرت هرگاه وقت رحلت قریب آمد جناب امام
 حسین وصیت فرمودند که من از عاتش خوسته ام که چون من بمیرم قبر
 مرا در خانه خود جاوده و عاتش با من و عده کرده است پس بعد وقت
 من بخانه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة و الثنا ببرد و از عاتش و
 خواستد اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد مجید من دفن کنید و میدانم که مرا
 بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس بایشان نزاع کردن شاید و ما
 که بنابر امر او بقیع برویم و بجا نماند و من گفتند و همچنان بود که هرگاه حضرت
 امام حسن علیه السلام بلیک بدی حق گفت جناب امام حسین بخدمت عاتش
 رفته دستوری خوبت عاتش گفت که خوب است که حسن در اینجا مدفون
 و چون انجمن روان رسید بنور و جبر قدم در راه ماندت گذشتند مدفون
 کردن نداد پس بنابر امر و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بقیع بردند و در قبه عباس سلوسی قبر فاطمه بنت اسد جده حضرت مدفون
 کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه جناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که
 آن زمان میردینه بود و با اجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و جنازه
 در بنی تمام همین خدمت که بقلع رفت اما بنی سنین عمر شریف و شریف
 ولادت پس نیست که ارشاد می شود **قاک از عاتش**
الشکریة خبکة واکرکة یسکنة و یسکنة

وَأَمَّا الشَّهَادَةُ لِلْجَهْرَةِ الَّتِي اخْتُصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَصْفَرِيُّ
مِنْ أَكْبَرِ الْوُقَاتِ الْمَشْهُودَةِ وَأَمَّا شَهَادَتُ طَاهِرِي كَهْ خُصَّاصِ نَيْتِ
بِأَن فِرْزَنْدِ صُغَرِ بِسْآنِ از بزرگ ترین و قانع مشهور است و سبکت
شهرتِ یهاک و نَها جَهْرَتِی و سیدِها آنکه مَلِکِ بَرِیْدِ
وَسَلْطَنَ وَذَلِكَ فِي حَبِ سَنَةِ سِتِّینَ بِدِ مَشْرِقِ کُتِ
إِلَى الْأَقَالِمِ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ
الْعَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَمْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعِهِ
لَا أَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا
وَسَبَبَ شَهْرَتِ أَنْ شَكَارَ شِدْنَ آنست و بیش آنکه هرگاه مالک و پادشاه
بِرِید و تسلط یافت بر مملکت و آن در ماه حِجَبِ سالِ شصتم از هجرت بشهر شوق
اتفاق افتاد و نوشت نامه با بنو امی القایم جهت گرفتن عقیدت برای خود
نوشت نامه بعامل خود و بدین بنو عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین
عنه پس از ماند و نکار کرد حضرت امام حسین از بیعت بزرید برای آنکه بود
فاسق و هم ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد
و بزرید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با با القایم و حال
برای انقضیت بعالم و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه بزرید
و لید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که معاویه بنسند از

باید دانست که در وقت تعیین زمان
که خواجه شصتم در مجرای شصتین
که یعنی آخر سال شصتم
است شروع سال شصتم
است و اندک زمانی نیست
از هجرت که بی شروع
بعد تمام سال شصتم
و کسی خواهد شد شصتم
که در صبح این واقعه آخران
است بگذرد و است و آخران
در صبح

از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او ششم بیعت اقیاد برای خود
 بزدوسی میخوهم باید که از حسین بن علی و دیگرانی مدینه بیعت برای من بگیر
 و در نک و تاخیر و از بیعت کنی و لید بن عقبه بمجرو و و نامه حسین بن علی
 و عبد الله بن بریر اطلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید
 مروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را طلب کن و ازین هر چهار کس در خوا
 بیعت کن اگر بیعت کردند بهتر والا این هر چهار تن را کردن بزن تا بکشت
 عجزت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف نوزد و لید مشورت مروان را
 نکشت و گفت که من سپر فاطمه و سپر ابوبکر و سپر عمر و سپر عثمان
 را میخواهم که بولید بن عقبه حضرت امام حسین را اطلبید بجناب جماعه غلامان
 موالیان خود را همراه گرفته همه را بر و سراسی و لید گذشته تنها پیش او
 رفتند و لید براه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه یزید نموده و در خوا
 بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کرد که من بیعت یزید نخواهم کرد
 که او فاسق و دهم نجر و ظالم است گویند که مروان خنث از شرارت خود
 باز نیامده دست از خنث طیت برنداشته با و لید گفت که ای حسین
 بی از بیعت کن که بار و کر بر و قدرت نیابی او را و بند باید کرد و بیعت
 و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرمانا خلیفه از تو رضی شود و لید گفت
 یا مروان مرا بکشتن حسین میگوئی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشد

قصد خوش کنیم مردان بعد از این خاموش ماند و پنجاب از آفتاب بر خاسته
 و رحمت بجا نه ساخته بقصد روانی بطرف کوه منظم پرداختند چنانچه ارشاد شد
 وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رَيْحَ خَاوَنَ مِنْ شَعْبَانِ
 وَكَانَ خَلْ مَكَّةَ وَاقَامَ بِهَا وَرَدَّانَ حُسَيْنٍ بِسُورِ مَكَّةَ بِسَبْعِ جِهَامِ
 شعبان پس دخل شد بکوه و اقامت گرفت در آن و چون خبر فرج حضرت
 امام حسین از مدینه منوره و وصول بکوه منظم در مصار و دیار شهر گردید
 و مردم اطراف و جوانب برین ساخته وقوف یافتند اهل کوفه با طاعت
 و التماس و پنجاب اتفاق کرده نامه با علی سیدل التواتر و التعاقب متضمن بطایب اسال
 و شهنشاه چنانچه بایشان می رود و کما وصل الخبر الى اهل الكوفة
 اتفق منهم جمع كثير و كتبوا الى الحسين عليه السلام
 يدعونه اليهم ويتلون له بالقبائل يريدون
 بانفسهم و اموالهم و بالقبائل ذاك و تبايعت
 اليه نحو مائة و خمسين كتابا من كل طائفة و
 جملة فسير اليهم ابنه مسلم بن عقيل و خاتم علي
 نصرت و حمايت و برگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شد و از
 جاعت شیر و نوشند نامه با حضرت امام حسین علیه السلام بطایب
 و بدل جانها و مالهای خود را در خدمتگذاری بحضور پنجاب و ممالک
 و برین باب و در پی رسید بان حضرت و تب صد و پنجاب و

نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را
 و بر عین و یاکند فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او با جمعه کوفیان با سلاح
 تمام نامه های متواتر و قاصد های متکثر و طلب حضرت امام حسین علیه السلام
 فرستادند و در خصوص صلح و استبداد و یاده تر بار بردند و گویند که نامه
 که به دست معتمدی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود بحسین بن علی بن
 شقیقه و شیعه ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد فان الناس ينظرون
 و لا راسي لهم غيرك فاجعل الجبل يابس و السؤل يهد و السلام عليك و رحمة الله
 و بركاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت انقیاد و
 سوا آنی بخیاب منظورند ازندای پسر رسول خدا خود را برودی برسان
 و ما را از زند نظار و اربابان چون استدعای کوفیان در باب طلبنا و
 از حد گذشت بحضرت خوشند که از جانی عنان غریت بالصبوب فرمایند
 محمد بن عباس و یکر جمله اصحاب که در مکه معظمه بودند مخالفت نمودند
 و گفتند که لفقوی الکوفی لایوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و شبهه عالم
 قول و فعل سکنه بجا صلا قابل عبادت و نیست آفر بعد قال و مقام قرار یافت
 که آن حضرت لازم کوفه نشوند شخصی را از متولان خویش با نطق و آواز
 کنند چنانچه برادر عمر او مسلم بن عقیل را به نیابت خود و خست کوفه فرمود
 و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت حضرت تحویل
 بر عین نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم کوفه بکوشش پوشش شنیدنی

و بعد از آنکه بنیان شهر نصاب دیدیت فلما وصل مسئل الکوفه
نزل فی دار المختار بن عبید و بایع المحسن علی
یدیه خلوق کثیرا اگر در میان شی عشر الفا ظلم
علی ذلک النعمان بن بشیر و الی الحکوفه
من صحابین یزید و کار صحابی فوکل
الناسر علی ذلک لکن کتفی بجهد الزهراء
و کم تبعه خضر لا حک پس هرگاه رسید مسلم بکوفه فروشید
در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاد
از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه
از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن گفت
منو بجهد تهدید و متعرض نشد برسی بیکس مجمل چون سلم بن عقیل داخل
شده به خانه مختار بن عبید ثقی نشت افامست کثا مردم کوفه هجوم
آورد و بیعت بر دست او نمودند چند آنکه نوبت از دوازده هزار در گذشت
کار به بجهد هزار و بر دشتی نشتی هزار و بر دشتی به چهل هزار رسید نعمان
بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا توقف یافته بحسب ظاهر
کار بند تهدید و تخویف شده با شاعران و غماض متعرض حال احدی
مباذنین نداشت بلکه در باطن معاون در کار حضرت مسلم بوده و پنهانی
مردم بر بیعت و اطاعت میکرد و و آخر کار چون تغافل نعمان بر

نمایان شد بعضی از بد نهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسط
 و شکایت نعمان پر خستند چنانچه میفرمایند **فكتب**
يزيد الحضرى وعمار بن الوليد بن
عقبة بن زيد بن الحارث بن ابي امر مسلم بن اهل الكوفة اليه
وتعاقل النعمان بن كيسان عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرى
 وعمار بن ولید بن عقبه بنسوی یزید در حالیکه خبر از این هر دو داد
 از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف او و تعاقل نعمان بن بشیر از و تعیین مسلم بن
 حضرى وعمار بن ولید بن عقبه حال و رد مسلم بکوفه و رجوع مردم
 خدمت او بزرگى اطلاع یزید نوشتند و از تعاقل نعمان بن بشیر مد خبر
 کرد **فعل يزيدي النعمان وولى مكانه عبيد الله بن**
زياد وكان واليا على البصرة فتبعه عبيد الله
من البصرة الى الكوفة ودخلها ليلا من
جهة البادية في لباس اهل الحجاز واولهم
الله فسكنهم رضي الله عنه فاستنقبا
البنا من ظلمة الليل وسكوا عليه مشوا
يكديه وقالوا عرجا بك يا ابن رسول الله قدمت
من مقلد امسكت دخلوا لافاة پس مژول کرد
 نعمان او حاکم کرد ایند بجای او عبید بن زیاد بود و او حاکم بر بصره

فتوجه

پس سامان سفر کرد و عید شد از بصره بسوی کوفه و داخل شد در اوقات شب
 از طرف بیابان لباس حجازیان و در و هم اندخت مردم را اینکه خسیس است
 پس استقبال کردند و مردم در تاریکی شب و سلام کردند و فرستادند
 پیش او گفتند مرحبا با و ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدی
 پس خاموش ماند این زیاد تا آنکه داخل شد مکان حاکم شین اخفی میاد
 که چون مردم کوفه بعد از بیعت در انقیاد و طاعت مسلم بن عقیل گویید
 دعی بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام کردند و آن حضرت نیز بفرموده
 غمان از مکه بکوفه پر خسته و خراشیده آمد و در اطراف و جنوب شتبارفته
 گویند که نیرید بر یافت این ساخته بکار خود حیران و مشوره طلب زندگان
 گشت مشاوران بد مال چنان میشدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق
 از دست مارت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صواب دید
 که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی و کجای او منصوب شود
 که مسلم بن عقیل را با عنوان انصار او باشد و پنج فتنه و فساد را با کلیله ببرد
 آخر بعد از و حیض سردا و ند که این کار غیر از دست عید شد بن زیاد
 سخاوت نماید نیرید این زیاد را که حاکم بصره بود با مارت کوفه و عوف
 که با و نوشت که زودانزود خود را از بصره بکوفه رسانند مسلم
 عقیل و مبایعان و متابعان او را باشد و از حسین طلب بیعت
 او قبول بیعت کرد و بهتر و الا او را نیز نکشد چون نامه نیرید بنام این زیاد

رسید برادر خود را قافله مقام خود به بصره گذارشته با انور خان هم کوفه شد تا آنکه
 بقا و سیه بن سپاه خود را در آنجا گذارشته و از راه مرثب خود را به
 حجازیان ارسته و عیال میر بسته و بزرگتری نشسته با معد و وی چند روزی
 که قافله حجاز می آمد در تار یکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه درآمد مردم
 بکوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
 امام حسین پیشکش و دست بپا داشت بر او خنجر و شمشیر کردند و مرعبا گفتند
 و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد و قتل سکوت بر لب افکنده هیچ نیکی
 تا آنکه قتل دار الاماره گشت و نیمه براسی آن بود و مردم کوفه بر آمد
 خبر دار نشوند ووقعه بلوا کرده آماده فتنه و فساد در دفع او نکردند
 فَلَمَّا أَصْبَحَ جَمَعَ النَّاسُ وَقَالَ عَلَيْهِمُ الْمُنْشِقُ اَلَا اِنَّ
 وَكَذَلِكَ هُمْ وَحَدَّثَهُمْ عَنْ هِيَ كَلِمَةً يَزِيدُ وَفِيهَا
 مُسْلِمٌ يَقُولُ التَّدْبِيرُ وَانْخَفَى مُسْلِمٌ فِي دَارِهِ الْيَوْمَ
 پس هرگاه هیچ شد جمع کرد بن زیاد و مردم را و خواند بر آنها سند حکومت
 خود را و تهدید و تخذیر کرد بکوفه را از مخالفت یزید و متفرق کرد و انید حیات
 مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه یانی بن عروه یعنی بمکه
 تهدید سانی و تخویف زبانی بن زیاد و جماعه مبایعان حضرت مسلم شدند
 از یزید و مسلم خود را از خانه یانی بن عروه پسر و خفا کشید تا آنکه
 عَسَى يَكُنَّ لَكُمْ فِتْنَةٌ مِنْ اَللّٰهِ اِنَّ اَشْعَثَ مَعَ فَوْحِ اِلِ دَارِهِ الْيَوْمَ

بِوَالِي بْنِ عُرْوَةَ فَحَكَمَهُ وَجَلَسَ جَمِيعُ رُؤَسَاءِ
الْكُوفَةِ عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَأَتَى الْخَبْرُ سِلَاقًا
شِعَارَةً فَاجْتَمَعَ مَعَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا وَاحْطَطُوا حَوْلَ الْقَصْرِ

پس استاد ابن یامحمد بن شعث را با فوجی بسوی خانه مانی بن عروه
آوردند و او را پس قید کردند و ابن یامد اورا و مجوس نمود و جمله روستا

نزد خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس آواز داد و خاصان و رفیقان
خود را پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند و قصر

یعنی چون ابن زیاد مانی بن عروه و دیگر روستایی کوفه را و مکانی
از قصر خود مجوس کرد و حضرت مسلم بدریافت این حال خاصان و رفیقان

خود را جمع فرموده با جمیع چهل هزار کس محاصره قصر عید بن ابی
فَاعْرَبَهُ اللَّهُ الْأَسَارَى مِنْ رُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ

فَكَرَهُمْ وَفَرَّقَهُمْ وَبَدَّدَهُمْ عَنْ فَاكِهَةِ
فَكَرَهُمْ وَفَرَّقَهُمْ وَبَدَّدَهُمْ وَكَسَّرَ مُسْلِمٌ فِي خَيْلٍ مِائَةً فِي كَلْبَا

انْكَطَبَ الْفَلَاحُ دَهَبُ أَوْلِيَاكَ اِيضًا وَبَقِيَ وَجَدُ

پس امر کردند ابن زیاد و سیران را که از رستبان کوفه بودند با نیکو
غزیران و قریبان خود را و بازدار این بسیار از رفاقت مسلم پس

بنمایند و سیران غزیران خود را پس متفرق شدند بر اینها
کرد مسلم و پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق شدند و مائشان

ن
و
ی

هزار پانصد باقی ماند پس هر گاه پیدا شدت که شب رفتن ایشان بهم و با
 ماند مسلم تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
 چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند
 و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه بکبریا قیام گرفت
 و کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را بنزد درین قدر
 فرصت نه یافتند و مسلم تن تنها که نشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر
 این یاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جگه قریب صد
 کس باقی ماند چنان شد که چپ و راست نگاه میکرد و می گفت که شیعیان کجا
 میروند از آن بهم دو آزد و کس باقی ماند نگاه فرمود که ای اهل کوفه خطبوط
 متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و حواله ما بعد انمودید چون یکدیگر قدم و
 رفت یک کس را آوردند و فرمودند فی الطريق فانی منزل امرأه
 فاستسقاها فسقته و دخلته ففعل طایر امر و رفت یکدیگر
 مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد و از و پس آب نوشید
 از زن مسلم را و داخل کرد و او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم حضرت را تنها
 گذاشتند و بعد با کبریا نشستند مسلم در راه سرچشمه تنها می نشست و ازین طرف
 تا بآن طرف میرفت درین حال تشکی بر مسلم متولی گشت بر در خانه زنی که طوطی
 را به او داشت آمده طلب آب فرمود و آن زن او را آب نوشانیده و داخل خانه
 فرمود و گویند که آن زن با مسلم تن تنها که نشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر

فَانْطَلَقَ فَاخْبَرَ مُحَمَّدًا وَابْنَهُ مُحَمَّدًا عَنِ اللَّهِ
عَبْدُ اللَّهِ عَمْرٍو وَبَنِيهِ صَاحِبِ شَرْطَةٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ

فَاَحْاطَ بِاللَّهِ بِوَدُودِ بَرَّانٍ نَبُولٍ يَعْنِي غَلَامَ آزَادِ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثٍ پَسِ رَفْتِ
وَجَرَ كَرْدِ مُحَمَّدِ رَاوَجَرَ كَرْدِ مُحَمَّدِ عَسِيدِ لُذْرِ اِپْسِ وَشَتَاوِ بِنِ زِيَادِ عَمْرٍو بِنِ

كُوْتَالِ شَهْرِ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثٍ رِاسِ مَحَاصِرِهِ كَرْدِ دَاوِ بِنِ هَرْدِ وَخَانِهِ رَاوَجَرَ
طَوْعَهُ سَلَمَ رَا بَخَاذِ خُودِ جَاوَادِ اَرَا تَفَاقَاتِ قَضَا وَقَدَرِ طَوْعَهُ كِهْ حِلْمِ مُحَمَّدِ

بُوْدِ وَهَوَايِ خُودِ اَزْ رَحَالِ سَلَمِ خِرْدَارِ كَرْدِ وَاَنَّا كَسِ هَانْدِ مِشِ اَزْ بِنِ
رَفْتِ سِرْ كَلَامِ بِنِ رَا زِ وُفُوْدِ بِنِ زِيَادِ وَبُحُودِ رَا يَفْتِ اِنْيَالِ كُوْتَالِ شَهْرِ كِهْ

عَمْرٍو بِنِ حَرِشِ نَامِ شَعَثِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثِ رَا بَرَايِ كَرْتِ اَرِي سَلَمِ فَرِشَتَا
اِبْنَانِ بَا جَاوَادِ كَشِيرِ رَفْتِ خَانِ طَوْعَهُ اَكِهْ حَضَرْتِ سَلَمِ وِرَانِ سَكُوْتِ اَبِ

مَحَاصِرِهِ تُو فَرْدِ وَاَعِيْجِ كَرْتِ اَرِي سَلَمِ كَرْدِ وُفُوْدِ بِنِ شَعَثِ شَعَثِ
سَنَانِ شَعَثِ وِرْ خَانِ كُوَارِ اَمَا وَفَخْرِجِ سِلِ سَيْفِهِ يَقَاتِلُهُمْ

فَاَنَّا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ اَلَا مَانِ اَلْجَاءُ بِهِ اِلَى الْعَبِيدِ
فَضْرَبَ عُنُقَهُ وَآلَقَى جَنَّتَهُ اِلَى التَّسَايِرِ وَتَمَلَّكَ

هَآئِنًا وَكَانَ ذَلِكَ لَيْلَتِ خَلَوْنِ مِنْ
ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ رَاوَجَرَ كَرْدِ وَ قَتَلَ عَسِيدَ اللَّهِ

مُحَمَّدُ بْنُ اِبْنِ اَبِي كَمِيْلٍ سِلِ اَيضًا مَعَهُ پَسِ اَوَسْتَمِ
خِرْدَارِ اَلِكِهْ جَبْ مِيكِرْدِ بَا نَهَا پَسِشِ اَمُو مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثِ بَا مَانِ پَسِشِ

آورده مسلم را بسوی بن زیاد پس او گردون زد او را و انداختن او را
 بطرف مردمان و بردار کشید مانی را و بودین واقعه سوم و بیچ سیال
 انداخت و کشت بن زیاد و محمد و ابراهیم برده پس مسلم را با او کوند که چون
 گوئال و این شعث سر طقه ارباب جدال با جماعت شعث کس فانه طو
 حصاره نموده مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و سنگامه محاربه کرد
 چند که بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بر زمین سیاه و ستا
 بن شعث دشت که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست بر آید ضایع
 اظهار امان نموده مسلم را از مقابل باز دشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم
 پس از آنحضرت را همراه گرفتیش بن زیاد بر آن سوار شد و شقیاق قبل از
 رسیدن مسلم نزد او بولابان داد حکم داد که همین که مسلم داخل دروازه شود
 که پیشش و سرش از تن جدا سازند چنانچه رفیقان بن زیاد و ارجب و را
 شمشیر کشیده در دم دروازه ستاوه بودند مسلم ناگاه که از در گذشت
 که دشمنان دزد و سرش از تن جدا کرد و پیش مردمان انداختند و کوند که
 بنیکه مسلم داخل قصر بن زیاد میشد مشغول بتلیل و تیغ بود و کمره بنی اش
 بنی نادر بن قریظ بن ابی قحط و بنی خیر القریظین ملاوت می نمود که و فقه شربت
 شهادت چشید و خت اقامت از در خانه بدر قاشید بعد از آن محمد و
 ابراهیم پس از آن مسلم را نیز کشتند و مانی بن عوده را کشته بردار کشیدند
 بر مانی بن مطلقه و از ابریزه کشیده در کوچه در بر کرد و پسندند این سکه

سوم و پنجم سال ششم از هجرت اتفاق افتاد تمام شیدان و پادشاهان و ابرصنا حال
حضرت امام حسین علیه السلام در واکلی حضرت از که بطرف کوفه رسیدند
که بلا و مبتلا شدن با انواع کرب و بلا کوشش فرمایند داشت و قتل
الْبُؤْسُ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقِيلَ كَاتِ
حَرْجُ يَوْمِ التَّرْوِيَةِ وَرَأَى رُؤْيًى سَوْماً وَجَحْجَحَ كَرُّ رُشْدِهِ
مسلم بوده و روانه شد حسین از که بطرف کوفه و بعضی گفته که بود در آن
روز تره یعنی ششم و پنجم و گمان سبب خروج آن مسلمان
عَقِيلَ كَانَ قَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ بِمَقَرِّ قَدِّهِ وَبُورِ سَبَبِ
آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با صراحت تمام نوشته بود با و بالتماس عدم او
مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسید و رسا و عظمای بخا بر دار آید
بر دوش و طاعت اطاعت بکوشش کشیدند اما که زیاده و بیش فرس
داخل و اثره بیت گردیده مستدعی تشریف آوردی جناب امام حسین علیه السلام
از که بکوفه شدند حضرت مسلم بن عقیل جناب امام نوشت که اهل کوفه قول
بیت نموده و همه امن با طاعت و تقیاد و در واکلی و کوشش و طاعت
سمت از دم نشسته اند لهذا انتخاب تصمیم غم زنی از که بکوفه مشرف شوند
و گمان آنکه با آن وجه منعه این عباد این است که هر یک از
و ابوسید الدردی و ابوقاقله و ابی القیس و ابی القیس و ابی القیس
و قال ابی سفيان بن عبيد الله بن وهب عن ابی القیس و ابی القیس و ابی القیس

اللَّهُ عَمَّكَ وَاللَّهُ عَمَّكَ يَقُولُ أَتَكْتُمُونَ
تُكْتَلُ بِهِ مَكَّةٌ فَلَا تَكُونُوا ذَلِكَ الْكَلْبِشَ

وهرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر فرمود و منع نمود و اورا ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسعید خدری و ابو داود ایلینی پس باز نماند از بازداشت ایشان گفت بدینکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که تلمیذ میفرمود هر آنکه گویند سی باشد که کعبه آن حلال گشته پس نباشم من آن گویند پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام غنیمت کوفه رست فرمود و اجله حجاب که در مکه معظمه حاضر بودند به مخالفت ایشان برخاستند و چنان گفت که اسی حسین از حرم مکه که خانه خدمت مرد و برادر کوفیان عطا و مکن میدانی که باید و برادرت چه کرد و اگر تو باز غالی ای عیسی خود را براه ببر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زمان و کو دوکان تو سپریلا شوند و نیز گفت که مرا کمان است که ترا بهم عثمان میان زن و دختران بکشند چون عرض ابن عباس را مبرض قبول نیافتند و ابن عباس اندر زمین شد و گفت و حسیب بنده و مانی پستی گریست و نیز عبد الله از غنیمت کوفه منع نمود و گفت که اسی حسین بر قول و فعل اهل کوفه غر مشو و از مکه بیرون مرو با جمله جابر و ابوسعید خدری و ابو داود ایلینی و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد و کار چون مبالغه و هراس از نفس از حد گذشت حسین در جواب گفت راز فرمود و ارشاد کرد که

من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة و التناشید است که گویند می در کعبه
 کشته شود که بسبب آن حلت کعبه کرد پس من میخواهم که من بدان که کعبه
 باشم یعنی شخصی که کشته شد که خوشش موجب بجزئی کعبه شود پس من دوست دارم
 که در کعبه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری و ترجمه
 و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث آنکه هر کس
 بن پر توبه که او را در کعبه کشتند و این سنک و مابعد برستحلال کعبه شد
 و هر چند این کشت و خون بجزر و ظلم واقع شد لیکن چون منجر به تنک است
 کعبه کرد و دید جناب سید الشهدا علیه التحية و التناشید کمال خرم و حسیا و مرام
 آداب کعبه کو را اگر که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام منی است
 ظاهر الاشکال که با وجود شعار و خیار از واقع شهادت که از سید الشهدا
 بظهور آمد که بطریق خرم و یقین نباشد اجله صحابه شل بن عباس و اء
 جابر و ابوسعید خدری و غیر ایشان چرا اتفاقا عدا از رفاقت و معیت حضرت
 حسین فرموده فقط بر منع خروج از کعبه و رستن بکعبه و کف و رزید و طهارت
 خیر خواهی نمودند و همراه نفرستند و جواب این عضال مبتنی بر تقصیل است
 در کلام خواهد و نیز اندیشه شایسته تعصب نسبت بعضی امام در ربط و
 تقریر است و بنای این مختصر بر مختصار و تنزه از لوث تعصب قیاد است
 کشح از تقصیل نموده بالا جمال است قدر گفته میشود که معلوم و متفق بوده که
 همین سفرنامه مقتضای قضا و قدرت از قوت فعل خواهد آمد

کتب
 تاریخ

این عباس که عظمت و جلالت شان شان اتفاق ثابت و مستحق است با وصف
 آنها مطلقون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و با وجود طوق مفارقت و
 گریه گاه های همراه فرستند هر غزیر که برای ایشان قرار داده شود همان غدر را
 جانب دیگران هم قبول باید کرد و مختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم و پنجم
 برویت صحیح و فرز و بعضی ششم و پنجم و فرزند و به با معبودی از طبیعت و شیان
 و ممالک که بیانش میشود از که روانه کوفه شدند و کس از مردم ایشان
 و تمانین نفسا من اهل بیه و شیعه و موالیه فروع
 فی اثناء الطريق بقتل مسلم و تفرق جماعته فمروا بالجمع
 فقال بنو عقیل والله لا نرجع حتی نصیب بنانا و نقتل
 فقال الحسین لا خیر فی الحیوة بعدکم

و سرانجام این جماعت هشتاد و دو کس از طبیعت و یاران و غلامان خود
 پیشینند و رانمای راه خنجر قتل مسلم و تفرق جماعت او پس قصد بازگشت کرد
 گفتند فرزندان عقیل که قسم بخورید باز نخواهیم گشت تا آنکه با تمام سیم بایست شویم
 که نه حریفان که بهر چی میت در زند کی بعد شما یعنی چون حضرت با معبود
 از طبیعت و یاران و غلامان از که بغرم کوفه فرمود و رانمای راه خبر
 شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعتشان صنع نمودند
 غم و محبت بکه کرد که پسران عقیل همایا کرده با اتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم
 بگو و میر و تیم تا انتقام خود و در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خودتان شمشیر

آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف فرمود
 بعد از این نیست که شما همه ماکشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت یار
 حسین علیه السلام را در راه با جماعه حبیه پوشش فرزدوق شاعر ملاقات
 و احوال کو فرسید فرزدوق گوید که زبان من در آن وقت مرضی داشت
 کلام کردن نمی توانستم لهذا با اشاره گفتم که بگو فرمود و بگو روان شد
 گویند که چون فرزدوق شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست بخت
 آنجناب پرسیدند که ای ابافراس از کجای می آئی گفت از کوفه فرمودند و
 را چگونه گذشتی گفت که دلهامی مرومان با تو گذشتم و شمشیرهای ایشان
 بشی امیه قضا و قدر ایشان نازل است و الله یفعل یا شایسته حضرت حسین
 گفت که قضا را باز نتوان دشت با حمله چون پسران عقیل سبک راه مرا
 شد حضرت حسین متوجه عراق شد خانه میفرمایند و شاعر متوجه عراق
 حتی از اکان علی مرحلتین من الکوفه و ملقیه الحسین
 بنید الزیاحی و معه الف فارس من احباب
 ابن زبیر و شایسته السلاج بعد از آن روانه
 عراق تا آنکه رسید بجای که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشتند و
 بن زبیر ریاحی و همراه او بودند از سوار مسلح از هزاران ابن زبیر
 الحسین ان عبید الله بن زیاد قد ارسلنی الیک و
 ان لا انا و انما جئی اقدم بک الیه و ان الله کان

يُمَكِّنُنِي الرَّجُوعَ إِلَى الْكَوْفَةِ وَلَا سَبِيلَ لِي بِمَفَارِقَتِكَ
 پس گفت چرا حسین که این زیاد و فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است
 باینکه جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا از نیکیا رگم می کشند
 پس نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدی تو یعنی چون عربین
 یا حبی در انشای راه با جناب حسین در خور و گفت که مرا هر چند این یاد و باهر
 سواد و طرح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن من نمی یافتم که ترا
 گرفتار کرده پس این یاد و ساخته این بهم می توانم که ترا گذشته جهت گرفته
 فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّي لَمُاقِدِمٌ هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتِيَّكَ أَهْلًا
 وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِهِمْ وَأَنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْكَوْفَةِ فَإِنْ دَخَلْتُمْ
 عَلَى بَعْضِكُمْ دَخَلْتُ مَصْرَكُمْ وَالْأَنْصَرَفْتُ فَقَالَ لَهُ
 الْحُسَيْنُ اللَّهُ مَا أَعْلَمُ هَذِهِ الْكُفَّةَ وَلَا الرُّسُلَ
 لَا يُمَكِّنُنِي الرَّجُوعَ إِلَى الْكَوْفَةِ فَلَا أَفَارِقُكَ حَتَّى
 أَقْدِمَ بِكَ إِلَيْهِ وَطَالَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا

حضرت حسین علیه السلام که من نیادم باین شهر تا رسیدن نامه های اهل آن و
 نامه بدمشق من پیشی های ایشان و شما اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و قاطع باشید
 بر بیعت خود و در ایام شهر شما و گرنه باز گردم پس گفت چرا امام حسین که بخدا من
 نمی دانم این نامه پندار و نه پیچان را و نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نیکیا رگم
 می کشد برم ترا پیش این زیاد و در از شد سخن میان برود و با جمل چون عربین

سبب آمدن خود بخدمت حضرت امام عرض نمود و جناب در جواب ارشاد فرمودند
 که من از خود عاجزم کوفه شده ام بلکه کوفیان نامه ما و قاصد ما فرستاده و با
 و بمبالغه تمام مرا طلبند و شما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و
 قرار بر عهدیت خود باشید رخت غمیت بشهر شما می کشم و الا محبت بوطن خود
 نمی کنم محرابی خود را زرقیم نامه ما و ترسیل قاصد ما عرض شد گفت که اکنون
 باز گشت من بکوفه بدون بردن جناب نزدین زیاد ممکن نیست و گویند که
 حربر و اندک است حضرت امام رضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جا
 خواهید بروید من بکوفه می روم پیش ابن زیاد عرض میدهم که حسین
 ملاقی شد و بطرفی دیگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام خود میفرستاد
 که در سیز کردن حسین تقصیری نکنی و الا پسندی مبتلا کردی که تحمل آن
 نتوان کرد و بعد از آن در حال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که میخواستند
 عرض ما را نمایند خداوند که از دست جوهر ابن زیاد بر سر وقت ما چهره رو
 بمبالغه در برن آنجناب نزدین زیاد بکار برده تا آنکه از طریقین کلام بطول
 انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون نیست
 مرضی حد دریافت غمان غمیت از کوفه بر تافت و ساقی و قاصد
 و قد کشان کشان آنجناب را بکمر ملا اندخت حال این واقعه شنیدنی و کار آید
 تقدیر و بدست فاجعه **عَنْ حُسَيْنٍ عَنِ طَرِيقِ الْكُوفَةِ اَنَّ كُنَادَةَ**
وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْحَرِّ سَنَةً اَمَّا

وَلَمَّا نَزَلَ سَأَلَ عَنْ اسْمِهَا فَيَقِيلُ هَذَا مَوْضِعُ يَقَالُ لَهُ
 كَرْبَلَاءُ فَقَالَ مَوْضِعُ كَرْبَلَاءُ فَنَزَلَ الْقَوْمُ وَحَطُوا بِهَا
 وَنَزَلَ الْحَرْبُ وَجِيشُهُ قِبَالَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ بَأْسُ كَرْبَلَاءِ

پس باز گشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در آن تاریخ
 ششم محرم سال شصت و یکم و نگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفتند
 که این مکانی است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جایی کرب و بلا است
 پس غم و اندوه قوم و انداختند بار بار و فرود آمدند و شکر و مقابل
 عینه بر زمین کربلا در ترجمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید جز
 برید ریاحی بطریق خنجر خواهی عرضه داشت که انیک فوج در فرستاده
 میرسد جناب را میکند ارم که شبها شب کوچ کرده به جانب کربلا و ندیدند
 آنجا پس کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون صبح دیدید
 که همان زمین کربلا وارد دست و گویند که این محاطه تا صفت شب اتفاق افتاد
 که هر شب راه میرفت و باز دم صبح خود را بر زمین کربلا می یافت تا آنکه کا
 رسید که شتر از ارمی زودند از جایی خود حرکت نمیکردند پس
 اتفاقاً ضایع شد که در کار همانجا رخت اقامت گشوده طرح مقام نهاد
 و زمین که مرغ در زمین میزد و دینرم از درخت میکشیدند خون از زمین خود
 گل میکرد و شب بدین حال فرمود که از اینجا رختن نمی توانم که جایی نمود
 و شهید و قتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین

بکر ملا رسید و در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جماعه ملائکه تریف
 آورد و حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
 قصد تو کرده و در صدد کشتن قناده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
 محروم اند و نزدیک است که خدا تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را
 برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آنحضرت علیه الصلوٰه
 و السلام دست بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعطِ حسینَ جبراً و اجراً حسینَ از خود
 بیدار شد و برای بیت خود این خوب برخواند جمله کریان شدند و گریه
 انا لله وانا اليه راجعون بر زبان رانند و آنقصه چون خبر وصول حضرت امام
 حسین علیه السلام بر زمین کر بلا و کوفه بگوش این زیاده رسید آنحضرت از دوش
 جوش بر فوج آمد آرمایشند و گفت عُبَيْدُ اللَّهِ كَمَا بَلَغَ
 الْحُسَيْنُ يَكَايِبُهُ إِلَى بَيْعَةِ بَنِي فُلَيْسٍ وَكَانَ فِي كَفٍّ
 الْحُسَيْنُ فَقَرَّةً وَالْقَاءُ وَقَالَ الرَّسُولُ مَا لَهُ عَيْنٌ جَوَاباً
 فَرَجَعَ الرَّسُولُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَاسْتَدْبَرَهُ وَجَمَعَ إِلَيْهِ
 وَجَهْرَ الْعَسَاكِرِ وَصِيْرٌ مُقَدَّمٌ هَامِزٌ بَيْنَ سِتْرَيْنِ
 وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَعْمَالُهَا وَكَتَبَ لَهُ فَاسْتَعْفَى عَنْهُ
 إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ مَا
 أَنْ تَخْرُجَ وَإِنَّمَا أَنْ تَعْبُدَ عَلَيْنَا كَيْفَ
 يَتَوَلَّىكَ الرَّبِّيُّ وَأَعْمَالُهَا وَتَقَعُ

فِي بَيْتِكَ فَأَخْبَارَ وَلَايَةِ الرِّي

مستوفی نوشت بعد از آنکه نامه به حسین برای طلب بیت یزد پس بر گاه رسید نامه
 پیش حسین پس خواند آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه از من
 جواب پس باز گردید علی بن سوسی بن زیا و پس سخت خشم او و جمع کرد مردم
 و سامان کرد لشکر را و بگویند من و سردار لشکر عمر بن سعد را و بود این زیا
 که حکم کرده بود این سعد را بر ولایت رسی و ضلع آن نوشته بودند
 برانی او پس استغفامند این سعد از خروج خود بر این جنگ حسین گفت با این
 ابن زیا که یا خروج کنی برای جنگ حسین یا باز دمی ما را سند ما که حکم
 رسی و ضلع آن بتو داده ام و بشینی و رفاه خود پس خبر کرد این سعد را
 رسی را بمحلا چون علی بن زیا و ناما کام برشته عرض حقیقت پیش او کرد و تازه
 غضب این زیا در و پشتمند او و ده سری تها کشید و همچو سن سوخته
 بر خور و پیچیده در بند محارب با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر را برای جنگ
 نمود این سعد را که عامل رسی و ضلع آن ساخته بود طلبید تا مقدمه پیش
 رفتن لشکر از بی حال بر کار دانه شود و جنگ با حسین نماید این سعد از
 کار استغفامند خود را کیس کشید و خواست که بمقاتله و محارب
 حسین نزد و که این زیا و با نوشت که ای ابن سعد یا حسین خروج بکن بر
 جنگ او بر و باز حکومت رسی دست برداشته اند که بتو داده ام آنرا
 در خانه خود نشین پس این سعد و یار ابروین خستیار کرد و دست او را در دست

و مغزولی از آن کوار انساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت و حکم الی قتال
 الحسین ^ع بالعساکر فما زال ابن زیاد یجهرن جیوشه ^ع الی
 ان یجتمع عند عمر بن سعد اثنتان وعشرون ألفا
 من بیدن فارس و راجل فترکوا شاطئ القرأت و حالوا
 بین الماء و بین الحسین و اصحابه و کان اکثر
 الخمار حین لقیناه قد کتبوه و بالیعقوب و برآمد ابن سعد برای قتل
 با شکر پاسبان شبیه ابن زیاد و تهنیت شکر و سامان فوج برای ابن سعد میکردند
 مجتمع و فراهم شدند نزد عمر بن سعد است و در هر کس از سوار و پیاده پس فرود آمد
 بر کنار آب فرت و حامل شدند در میان آب و حسین و صحاب او و بودند اکثر
 خراج کنندگان بجنب او که اینک به تحقیق نامه ها نوشتند و بیعت نمودند
 یعنی ابن سعد بطبع حطام دین را بدینا فروخته و ذخیره کمال تو و بال و هر
 انداخته بمقابل حسین برآمد و شکرشها کرد و ابن زیاد و خندان نهادنی
 در پی فوجها برای کشتن ابن سعد میفرستادند و ملائکه ابن سعد اجمعت است و در هر
 پیاده و سوار مقتدم محرم در کر بلا رسیدند حامل میان شکر حسین و شیطانی
 کردیده بر کنار آب با شکر فرو کشید و صرف آب را از شکر حسین
 ع صبه برنجابت تنگ ساخت چند آنکه چه جای یاران و موالیان صفار و
 واپست ساقی کوثر و شمع رزق و شمع محتاج برای یک قطره آب و است شکر حسین
 و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید و جانی که از شکر حسین

حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان و پیش
 این سعد رفته است بجزارت آب کهن ارشاد شد که ختیار است چون یزید بحد
 نزد این سعد رفت با او در خورد و سبقت به سلام که شعار سلام است بگوید
 یا بن سعد خطاب بایزید هدائی کرده گفت که اسی براء و هدائی ترک
 سلام گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید هدائی
 جواب داد که اسی بر سلام تو که دعوی مسلمان می کنی و خروج بر این رسول
 و اولاد و قبول نموده که قبل ایشان بسته و تشنه برای خون آنها است
 و فرات دریا می ست که سبک و خوک از آن آب می خوردند حسین بن
 و براء و آن فرزندان و زنان طاعت و طهارت از تنگی جان طلب
 دارند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز می گویی که من خدا و رسول را
 می شناسم و مسلمان هستم بن سعد گفت که اسی یزید هدائی همه است
 لیکن حج کیم که دل من رهنی بگذاشتن حکومت رومی و ضلوع آن نمی شود پس
 یزید هدائی را رجعت کرده حقیقت حال را بخدمت حسین عرض نمود و
 نام این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی و موسی است و خلا
 اش آنست که شخصی این عاقبت خدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید گفتند
 که عاقیان از خون پشه می پرسند و فرزندان رسول گشتند و خوشحال
 گشتند و من بکوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
 که اگر کسی از دنیا بگذرد که چون شکر بر سعد آمده و بجنبش

حسین بن علی بها السلام از مقام خود برآمده و بروی ایشان سیاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بشکریان یزید نموده فرمود که اسی زمان
بررسید که من کدام و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود مایل کرد
بگویند که شمار از خستن خون من و تنگ و مت من درست است
و من پسر و خمر بنی ثمانیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا خمره
سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حق
من و برادر من سید شهاب اهل الجنة فرموده و دیگر از فضائل و مناقب
خود بیان فرموده و حجت را بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون شکریان
ابن سعد را بر لشکر حسین بنده نموده کار بر پشت نبوت تنگ گرفتند
حسین بن علی باین سعد نوشت که از سه کاری یکی خست یار کن یا مرا بکشد
تا بکه روم یا اجازت بده که رخت غمیت بشهر و برگشتم و اینجا نیستم
یا مرا پیش یزید بفرست یا بن سعد جواب داد که باش تا باین یاد نبویسم چه
باین زیاد مایه و نوشت او تهدیدی بر این سعد که و که اگر حسین
دست بپخت یزید کند او را بهتر و الا او را با یکرشت و من تر ابرای
فرستاده ام نه برای صلح باید که بکانه قتال با و کنم کفر و الا با
نود و گری میرسد چون نامه بن زیاد باین سعد رسید با بوقت صبح
آرست و لشکر را بمقابلہ دست کرد و گفت که اسی حسین من مجب است
که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مستحاله شوم بکار رسیده تمام است

نیافت اکنون آمده بجنب باید شد و نیز گوید که چون لشکر ابن سعد آب
 فرات را پس پشت گرفته فرود آمد و نیمه گاه حسین رگستان بوده آب هرگاه
 که منع کردند چاه ها کنی فرود آمد و دست کا ویدند آب نیافتند
 بنوت و دیگر یاران و موالیان و دواب ارتش شکستبار شدند و
 خشکی کام احیدر اطاعت کفار نهاد و ماشاره سخن میگفتند و با هم
 نماز میکرد و هر چون بطاعتی بر زبان زد و کوهان از صد در گذشت
 حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد و
 که بشتند که آب بگیرد عباس را خروج کرد و در راه بیان او را کشیدند
 زخمها خورد و بخدمت حسین رسید و بزبان حال گفت که بجز آب شربت
 نصیب ما نیست و بعضی روایت کرده اند که چشمه حسین در
 استاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد و دید که بجناب مشغول
 تلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه و از این
 موضوع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدا فرستادند و ما
 طلبند این زمان نشسته خون من شل اند و اکثر از خا رصین قبایل
 من کشتنی هستند که دست بیعت من داده اند و از ترجمه صواعق منقول
 است که چون حسین را بختی که نشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی
 میکرد و میگفت که وقت رحلت فرموده بودند که امی حسین از سینه
 کوفه و احوان آن پر خدرباشی و بر احوال ایشان خروج نمیکند که موجب

و پشانی تو کرد و در ترجمه طبعیت که حسین در خیمه آمده و حرم محترم را نصیحت
 فرمود و امر مصابرت نمود و زمان بگریه و آرمند حسین بنانرا از کرب منع
 کرده نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوند اتمیدانی که بیعت بمان
 کرد و باز عهد شکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
 همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط عقدت
 بجا آوردید شما انک اید ایشان بسیار شمار از بیعت خود برون کردم
 بهر طرفیکه خواسته باشید بروید و من از جانم وفا میدهم هم
 عرض داشتند که این را نخواستند که ترا در دست اعدایین و در سیاه قفلا
 بگذاریم و جان خود را سلامت بریم و قیامت پیش جدت چه عذر
 کنیم ما همه جانهای خود را پیش تو فدا میکنیم پس معنویان این شهر
 شهر کردست و پدر ار جانم را در پای مبارکت نشانم
 همراهیان آن حضرت که بیعت بستند و دست از حیات خود
 و منظر شهادت شستند که شکر این سعد بقابلند آمده و آماده کار
 گردید پس آنچه اتفاق افتاد آنرا بدینند فلکاتیکه آن کفر
 امرا خنایه فاحق و احقر شبنم کسند
 العسکر و جعلوا لها جها واحداً یسکن
 القتال منها و ركب عساكر ابن سب
 و احدثوا بالحسين و ركبوا و اقبلوا پس

برگاه یقین دانست که هر آینه بنام بن سعد قاتل خواهند کرد و با او میز و داغ می
خورد و را پس ساختند سنگری شیشه خندق گرداگر و شکر و دشتند بر
آن جهت واحد که باشد قاتل از آن درین حال سوار شدند شکر یان بن
و نرغ کردند شکر حسین را و هجوم نمودند و شمع و عجب ساختند یعنی
چون حسین مظلوم یقین دانست که شکر یان بن سعد دست از تعرض باز
نمیدارد و برای جنگ بیکدیگر آمدند و حجاب خود را بکمر زدند و آه و جنگ شدند
و داو و شجاعت داده کسب شهادت نمایند پس یاران خجابه سنگری
گرداگر و شکر شیشه خندق ساختند و برای آن راهی داشتند که بهین
راه برای جنگ بر آیند و کارزار نمایند و بین که حجاب حسین این سلمان
سواران بن سعد خیمه کاه حسین را حلقه نموده بچنگ پرداختند و هنگامه قتل
گرم ساختند پوشیده ماند که چون و بهم محرم رسید و صبح عاشورا از
افق مشرق نصیبت و میدان سعد شکر آریسته صف بمقابل جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحته و التنا بعد تاویه نماز صبح بر بخاره نشسته
و بروی لشکرین شهادت برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت
مصدق علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد
که ای مردمان پسینید که ترسایان نشان هم فرعیسی را تعظیم میکنند
چون و آن اگر اثری از آثار موسی می یابند آنرا بخیز میدارند و میگویند
و نترسیدند شما هم کمر تهنیت من بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم را فرزند خود خوانده است و عزیز داشته و هیچ دشمنی من کرد
 آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صد و قصاص او دشمن جان من نشد
 یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن مییابید یا دیگر مطالبه دارید که برای
 آن عرصه بر من تنگ کرد و بر من بحدینه منوره بر کرد و جد خود را کشته بود
 مرا آنجا نگذاشتید بگم آلام رسولان و طلب من در شما دید و نامه نوشتید
 نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه
 خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شما را
 بر من حجتی نیست و شتر را بخوابانید و بر سب سوار شد و صف بپارست
 تا ایشان بپندارند که گویند که مردی از لشکر ابن سعد عجب پند نامی که در
 حقیقت عید شیطان بود و سب را جولان داده بمیدان و ناعا آمد و دید
 که آتش بر گرد عیال و طفلان حسین روشن کرده اند تا کسی بچاند و
 گفت که ای حسین بشارت باد و تر آتش و نیایش از آتش بخت
 آنجناب در حق او دعا کرد و هماندم پایی پیش و رگوسی فتاده و او را
 بدان خندق پیش انداخت و آن ناری در میان آتش بسوزانید
 و تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز خواستند ازین طرف و در
 بر آتند و آن هر دو را کشته بر زمین سیاه رسانیدند و گویند
 بر کاه مبارزی را برای جنگ لشکر ابن سعد میخواستند و آنجا
 بنظر مانده پیش قدمی بیکر و او ایانش نمیکند و میگفتند ای ابن

الله تائذ ما يان يك كس هم زده و سلامت است ترا بجنب نهند اريم با جمله
 شكريان ابن سعد يافتند كه همراهيان حسين ل بر كه نهاده اند بمقابله
 فرادسي فرادسي از عده جنگ بر توان آمد لند ا بمقابله يك كس چند تا
 بر آمده مبارز حسين ايترازان ميكردند تا آنكه هر كه از شكريان حسين
 بر اسي جنگ ميرفت زنده ميكشت از نجات كه ميفرمايند و كويين
 يَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَحِبَّاهُ وَوَاحِدٌ
 بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا نَفَى عَلَى حُسَيْنٍ جَلًّا وَمَمَورًا كَشْتِ
 ميشد از اهل بيت حسين عليه السلام باران او يكي پس يكي تا آنكه شمشير اينها
 زياده بر نجا كه كس فعند ذلك صاح الحسین اما من معیت
 یفینا لوجه الله اما من ذاب یدب عن حرور
 الله صلى الله عليه وآله وسلم پس رنجال فریاد كرد حسين عليه السلام
 ایا فریاد رسي هست كه بفریاد ما رسد برای خدا یا و ا معنی هست كه دفع كند
 از حرم معین بر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون اگر شری از یاران
 و موالیان اهل بیت قتل رسیدند و زياده بر نجا كه كس از
 اهل و اصحاب حسين عليه السلام جام شهادت كشیدند حسين
 عليه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه كرد و اير فریاد و استغاثه
 فقط برای اسام حجت بود و تا معلوم شود كه درین حال کدام
 سر از مدعیان اسلام شريك معصيت امام نام ميكرد و قاتل

بالحسن بن زيد الرازي الذي تقدم ذكره قد اقبل على فريسه
اليه وقال يا ابن رسول الله اني كنت اول من خرج عليك
انا لان فخرتك فخرني ان اكون مقبولا في نصرتك لعلي
انال شفاعة جدك عندك على عسكر عمر بن سعد
فما ازل يقا تلهم حتى قتل وقتل معه
اخوه وابنه ومولا ايضا يسبب ناكاه جربن يزدي رايجي كالمقدم
شد ذكر او به تحقيق متوجه شد سوار و برپ خود بطرف حسين گفت اس
فرز نديم خدا صلي الله عليه وآله وسلم برآيند بودم من اول كيكه خروج كرد
واكنون در گروه تو ام پس بيا مرا با اينكه باشم كشته شده و در دو گارسي تو
بيايم شفاعت جد تو فرماي قياست پس حمله كرد بر لشكر ابن سعد پس مقابله
كرد با آن قوم تا آنكه كشته شد و كشته شد با او برادر او و برادر او و مولا و نيز يعني
چون حسين فرمايد بر كشيده و صدای شفاعت از امام مظلوم بلند گردد و چون
يزدي رايجي همين كه بكيسي جناب سيد الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه
كرد و توفيق سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد و خوار كشيده و
سابقه عنایت سرمدی از رفاقت يزديان بخواف و زير و بجنود امام
مظلومان رسیده و غنچه دشت كجاست كه از اين خارجين بقبال قبول
پيمان از سابقين حاضرين تو ام فرمان رود كه جان خود را در راه
انصارت كه انهم در فرماي قياست نقد شفاعت جدا مجد و مست

همان آرم این گفت و جمیع برادر و پسر و مولای خویش بر شکر ابن سعد
 تاخت و این هر چهار تن چندان بفرصه مقاتله گرم گریاد و دیدند که پیکاری
 از قوم شقیات تیغ و نیز کشیده شادان و ان بنزل شهادت رسیدند و جملاً
 چون یاران و موالیان حسین یکیک واد شجاعت بمیدان جنگ داده و بنا
 خود را فدای تولا می فرزند رسول خدا و طبعیت مصطفی نمودند و غیر از
 تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که
 خدایا نوبت منست و خواست که از صف قتال برآمده و متوجه لشکر ایشان
 گریه برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان فریاد کردند که ملک تن هم
 از ماجای بقایب دارد ترا بجنک نیکدایم چون ازینها هم یکی بعد دیگری
 کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و ناچار نوبت مقابل سید
 الشهدا تن تنها با شکر شهادت رسید اکنون آنچه بشنید و در شفقت و برجه با و درود و
 فَاتَمَّ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بِأَسْرِهِمْ وَوَلَدُ
 الْأَخْفَیَّةِ وَبَنُو عَمِّهِ وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَبَاكَرَ نَفْسَهُ
 وَسَفَّهُ مَصْلَبَ فُرْیَدَ کَمِیلَ یُقَاتِلُ وَیُقْتَلُ
 مِنْ بَنِیِ الْمَدِیْنَةِ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ أَلْکَثَرُ فَانْحَنَتْ
 لِبِیْرَاتٍ وَالسَّهَامُ تَأْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 پس پشت داده رسید قتال تا آنکه گشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
 و برادران او و غیره و کمان او و اقیانان آن حضرت تن تنها پس مبارک

فرمود به نفس نفیس خود در حایم که شمشیر بر پهنه بود در دست او پس بر
 مقابل میگرد و میکشت هر کسی را که می بر آید بمقابل او تا آنکه گشت از ایشان بسیار
 را پس در گرفت اور از خیمها و تیرهای می رسیدند بر بدن او از هر جانب
 چون مائره قنار سد فلک کشید و کار از یاران و موالیان فرزندان
 و برادران و عمزادگان در گذشته نوبت محاربه بحضرت رسید
 تن تنها سیف مسلول در دست گرفته بمقابله قشون شقیاء پرداخت و زبان
 به حسان را باین شعار آیدار شناساخت نظم انما این النجین آل الله
 کفانی بهذا منخرین فخر و جدی رسول الله اکرم من مشی و من سجد
 فی الارض یر بر ملا و فاطمه علیها سلام و عی سید عی و انجبا حین
 و فی کتاب الله انزل صا و فاطمه و فی الهدی والوحی و انجیر نیکو و هر که از
 شکر مخالف رو بروی او میکشت او را می کشت تا آنکه جسم غفر و جاعه شیر
 از دست و تیغ او بر ماوید و دوزخ شتافتند و نزل از عجب لغزشی
 در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقابل بر شکرا عده تنگ شدند از
 دور حمله کرده اور از یر بر گرفتند چون ازین هم کاری نکشود و شمر وی
 جلد و کینخت و پیش پیر ترازه و رگاسه فرب ریخت چنانکه میفرمایند
 و اقبل الشهد و الجوشن السکونی فی کینه
 بینه و بین رخله و حرمه ضلح الحسین و یحکما
 الشیطان انا الذی اقاتلکم فاما لکم تعرضون لحرر

مسلول سیف نه ۱۲
 نشون فوج ۱۷
 بهار عجم

ترجمه بیان
 نام این آیه از آنست که با و
 را بکشت و از قتل و اغیار
 باشد رسول الله بنی
 در دوزخ نین هم جمع کرد کار
 است بخت مصطفی عمر
 این جعفر طیار فخر روزگار
 ن کتاب اندازل بود
 روحی باین خیمه و کار

النساء لم يقابلنكم فقال الشمر لأصحابه كملوا
 النساء فاقصدوا الرجل في نفسه فمالوا بالسهم
 والرمح حتى سقط على الأرض شهيدا وجرد
 رأسه فصرخ خرسه فلم يقدر على قطع رأسه
 فنزل خولي بن زياد فقطع رأسه وفي رواية فقال
 الشمر لأصحابه ويلكم ما تنظرون بالرجل
 قد أحنته الجراحات وتوالت عليه السيوف
 والرمح حتى وصل سهم شقي من الأسياف على
 حنكه فسقط عن الفرس وضرب سهم على وجهه
 فأدركه سنان بن أنس النخعي فطعنه برمح وتزلزل
 خولي بن زياد ليقطع رأسه فأرتعدت يده
 فنزل أخوه شبل بن زياد فقطع رأسه ودفعه إلى خولي
 بن زياد ثم دس الجوشن سكوني باشا خود پس حائل گشت در میان امام
 و خیمه حرم او پس فرمود که حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم
 آنکه قتال میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بجرم که بر آئینه زمان قتال
 با شما کرده اند پس گفت شما باصحاب خود باز مایند باز زمان و قصد
 بسوی این مرد پس میل کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه قبا و بریزین شهید
 و دوست که بر و سر او را نضربن خورشید پس قدرت نیافت بر بریدن

سراپس فرو آمد از پس خولی بن یزید پس برید سر او را و در روایتی
 پس گفت شمر بنیاریان خود و امی بر شما چه نظر میکشید باین مرد و حال
 آنکه فرا گرفته است و از آنجا و پیای رسیده بر و تیر و نیزه با نا ابرو
 تیر بدختی از بدختان بسوی خلق او پس فرو افتاد از پس و نیزه شمر
 بر روی او پس بر سید او رسنان بن اش نخعی پس مجروح کرد او را و
 نیزه و فرو آمد از پس خولی بن یزید با بر و سر او را پس بلرزید و سپید
 او پس فرو آمد از پس برادر او شبل بن زیا و پس برید سر او را و بلند
 آنرا بسوی برادر خود خولی مجمل چون شکیان بن سعد باب مقابله و
 محاربه با جناب سید الشهدا علیه الوفاء من التحیه و له شهادته خود نیا
 شمر بدیکر حمله و گرانید شیده خود را با جماعه خود میان حسین و حرم
 حاضر کرده خواست که دست تعرض نایل بیت نبوت دراز کند که امام
 نعره و تحکم پیغمبر شیطانی زده فریاد کرد که من با شما می جنگم این
 نامردیت که بر زنان پیکناه می تازید بجز و عنفامی این صدامی است
 انما شمر از تعرض مخیم سر بر و عصمت و طهارت دست کشید و با هم
 خوش توجه با حضرت کرد و دید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرفی دیگر
 فوج آخر حمله آورده جناب سید الشهدا را از پس پوش در میان گرفته و
 باران تیر و نیزه از بر و دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که از
 میدان و عالجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت پس بر زمین افتاد

افتاد و خان غرمت از حیث انجمن بی ثبات یکسوی پخت میزد و
 اعلی کشادگی گویند که این ساخته بعد از دال شمس از نقطه دایره نصف
 بوده که جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین است گویند انجمن دال بر
 که بگیرد فستاح بر پشت ابرش در کوع بعد از نماز و سجده هنگام وصول
 بر زمین دست داده و باین صورت بنیت مجموعی نماز ظهر ختم شود
 بدین و این کشاده و خلافتی که در قاطع مبارک است در اصل رساله
 بیروت و صبح همین است که این تفاوت را در اول برنا صیقل خوی
 بن یزید بر مال نوشته اند اگر چه بادی این شماعت نصیر بن خورشید گرفته
 اند و در روتبی است که چون تن مبارک بکثرت حرامات بهام و رباح
 شد طبعون شخصیتی با صواب خود کرد که با ضعف متبک شدن بدست
 تیر و نیزه بنویز زنده گذشته اید که ناکا هتیری از دست بدبختی از بنجیان
 بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت پ بر زمین قرار
 و درین حال شمر نامزد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان بن
 این شخصی از پی رسیده بر خنجره مجروح ساخت و خوی بن یزید از پ
 فرد شده خست که بقطع سر پرواز کرد و شمشیر زید و شبل بن زید
 سک زرد برادر شغال از پ فرود آمده سر مبارک را از تن جریده
 پیش برادر خود خوی انداخت و بعد از آن پنجه از دست بیدار و شکران
 شمر و ابن سعد برقیه آل طه و سین رفت باینش میروند و در خلافت علی

این کتاب
 بنیاد اول و ثانیه
 بنیاد اول و ثانیه
 بنیاد اول و ثانیه

سہام
تیرہ ۱۲

الْحَرَمِ وَأَسْرُؤَ أَشْيَ عَشْرَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَلَسِ بْنِ
مَنْ كَانَ مِنَ النَّسْلِ يَشْرُوهُ وَآدَمُ بَرَحِمَ مُحَرَّمٍ دِيرَ كَرْدِ وَازْدَه كَسَنَ
از نو جوانان بنی هاشم و بر کس را که بودند از زمان و از این سعه
و شمر نفر فرستادند و او را و طوالت و حسن

و حکم کرد بن سعد و شمر که و بی را پس سوار شدند بر اسبهای پیوسته
بن حسین علیه السلام او را سَلَوُ الرُّؤُوسِ الْمَكْرُمَةِ
بِسْتِ بْنِ مَالِكٍ وَخَوْلَى بْنِ يَزِيدٍ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ وَفَرَسَتَا دَسَرِ كَرَمِ

امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زید
باجمله چون سر حسین غلوم را به خنجر پیداوارتن جدا کرد و در شجره رسالت

و دود و نبوت و نبالت را به تیشه ظلم بریدند و گویند که قیس بن اشعث
پیش از تن بی سر بر کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر را

خوش قصد خیمه ابل بیت عفت و طهارت نموده بتاراج پرداخت علی
بن حسین که بر تبر بیماری فدا شده بود و بین که نظر شمر بر حاش افتاد و خوا

که او را بکشد که شخصی دوش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار را
نکشند و این کودک بیار مسلمان را میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زید

فرموده است که زینیه از آل عبا نباید که زشت او گفت که منمیر را پیش
باید فرستاد و ما هر چه خواست او باشد بعل آرد پس شمر این سر گفتند

که سپاه از بر تن حسین و دوش چنانچه بست کس از سواران چشم شمر

و غنصه اطیاب حسین را پامال نم سپیان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک نیزه
 ریخته شد شکست و سر مبارک را بر نیزه کرده بالشتی برین مالک و خولی بن
 زید بکوفه پیش این زیاده فرستادند و زمان اهل بیت را بر شران بی پرده
 سوار کرده علی بن حسین بنیاد بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گو
 که ابن سعد یکروز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در کور نمود و
 حسین و هم ایانش تا سه روز بخان فتاده ماند و کسی دفن نکرد و آنکه
 مردم حاضر که آن قریه است بر کنار فرات فرایم شده تن حسین را در یک
 درو و یک بنی باشند را در جنب او و باقی شهدار ایجا کرده دفن کردند و
 اسامی شهدای اهل بیت که با جناب سید الشهدا در کربلا شهید شدند یاد
 در شکب غم از دیده پرغم و ز ماتم این خیار المعالم باید بارید و استشهد
 معه رضی الله عنه خمسة من اخوته العباس بن علی
 و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی
 و جعفر بن علی و ثلثة من ولد الحسن اخیه القاسم بن
 الحسن و عبد الله بن الحسن و عمر بن الحسن و قیل ابوبکر
 بن الحسن و قیل معه ابناء علی الاکبر فاته
 قاتل بینه ایبه حتی قتل شهیدا و عبد الله قتل
 صغیرا یکرا لاجزاء سه شقی و هو فی حجر ایبه
 قتل و قیل معه محمد و عون ابنا عبد الله بن جعفر

دفن کردن مردمان عجم
 بن حسین علیه السلام و غیره

اسامی شهدا

زکریا که شده و دیگری عبد الله که بعضی او را علی صغر گویند و در خوردن
 این صغیر یعنی از بختیان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر
 جان داده و محمد و عون و کس از پسران عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و
 عبد الله و عبد الرحمن و جعفر بن عبد الله بن ابیطالب این جمله شانزده
 می باشد که از خیار البیت رسالت در معرکه کربلا عیسی پسر عبد الله محرز
 قضایات سبق و مضار شهادت گشتند و دیگر از اولاد چهارمین و انصاری
 نیز در آن روز شهید شدند و علی او سبط که لقب شریف اوزین العابدین است
 در واقعه کربلا سیار و بس زار و زار بوده بعد شهادت برادر خودش
 یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرض داشت که احباب
 رو دانا دشمنان جنم کرده در حضور اقدس شرف شهادت یافتیم چنانچه
 فرمود که ای فرزندانم تو باید کار رسول خدا و بقیه آل عباسی اگر تو هم گشته
 شوی مثل رسول با کلمه منقطع و در حد رسالت این پنج وزن بر کنده شود
 زان که منور با تو حساست و عقب من با دشمنان محاربت زانی
 همواره با بصیرت و شکر پروازی باید داشت که در اولاد شریف حضرت
 امام حسین علیه السلام خلاف است از صفوة الصفوة بن جوزی منقول است
 که امام حسین اسامی پسر مسمی علی اکبر و علی صغر و جعفر و دو دختر فاطمه و سیمین
 بودند و این الاخصر در محالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و
 عبد الله و ابراهیم پسر زاده نموده و حافظ محبت الدین ابو العباس و

و خاتر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که
 زیاد و محمود علی اوسط و محمد هست و دختر زینب و زهرا و بعضی علی صغیر و بعضی
 زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را
 حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
 حضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی چنان
 برکت در اولاد شریف حضرت ایشان شد که تمامی عالم از اولاد اجداد ایشان
 پرست و با قیام قیامت زمانه خالی از این بنیض و برکت نخواهد ماند و در
 از مکاتیب جناب مصنف علامه علیه الرحمۃ مرقوم است که حضرت امام حسین علیه السلام
 وقتی که در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط
 امام زین العابدین که در آن وقت بیمار بودند و پسر دوم علی اکبر است و در
 عمر و ششده جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان خلعت است
 بعضی عبدالله و بعضی علی صغیر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیخ خار و
 حضرت امام ایشان را بسبب غلبه شکنی در کنار گرفته زبان خود بر حق
 در دمان ایشان میدادند که با کاه تیری از جانب شقیه حلقوم معصوم
 در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بودند و سینه نام
 داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آنوقت بنت سالمه داشت و این
 نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است و در آنوقت فرصت این کار نبود
 مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است

صحیح
 علامه ابن کثیر

بنی صغیر و صغیر و زین
 امام و دختر حسین علی
 با التوحید و السلام
 نقاشی و احوال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

است چنانکه ایشان تادی ایام زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منگوه شدند
 و پیغمبر خدا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه
 و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میشد و همراه شوهر خود
 که حسن ثنی پس حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در وقت
 که بلایا میزد و نام مادر امام زین العابدین شهر بانو طلق بشاه زنان د
 یزد و مرد بن حسن و پدر بن هر فرزند شیروان است و نام مادر علی اکبر
 یس و دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود و نام مادر
 پسر سوم که شیر خواره بود دنیا و نیت اینقدر معلوم است که از عرب بود
 و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب و دختر ام القیس بن حدی که
 از نخی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
 و نزد حضرت امام غزوات تمام داشت چنانکه درین باب شری هم فرموده اند
 و گفته اند که نیمی از حبیب ارض با طوینها سنگینه و الرباب یعنی قسم
 جان خود که من آنزین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن میشدند
 و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
 در مدینه مانده بود و ام حجت و دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار هشتی بودند و مشهور
 و معروف اند و حضرت امام باقر در اوقت چهار ساله بودند چو که قبل از
 واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود و چهار سال پیشتر در
 پنجاه و هشت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آن وقت

همراه ایشان شه بانو و مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر از این حج معلوم
 نیست که در آنوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
 که شربت شهادت نوشیدند چهارتن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمرو و
 ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنج تن همراه بودند
 عباس بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت
 عبد الله بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که آمد
 بعد از مادر حضرت امام در کربلا و سه تیر تیراب و روضه ایشان جد
 و دیگر شهیدان کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت
 عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا و دم فیکه ششم
 از بخت و در کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از پیشتر روان
 فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع ده
 و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله بن محمد
 و جعفر پسران عقیل ابن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان
 عبد الله بن جعفر بسیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه و پسر همراه حضرت
 امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهر و ماسی حقیقی حضرت امام بود
 و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
 از بطن حضرت بتول بودند و خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن
 جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و

و سید عمر بن علی و دیگر صاحبزاده سید حسن و سید یحیی و سید محمد و سید علی
 و سید احمد و سید محمد و سید علی و سید یحیی و سید حسن و سید احمد و سید محمد و سید علی
 امام و دیگر بزرگان ائمه همراه بودند و بلا و شام رفتند و نیمی کلامه است
 نیت حال برای بیان کر بلا که همراه سید الشهدا بودند و آثار روز و سال بسیار
 پس بایش میرود و کان شهادته یوم عاشوراء سنه
 احدى و ستمین من الهجرة و له یوم عذیبه و
 خمسون سنه و حمله شهر و حمله ایلام
 و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت
 و سن شریف حضرت از روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بوده پوشیده
 نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا
 یعنی دهم محرم بر روز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق
 افتاد و سنین عمر شریف در آن روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز و روز
 بود چه ولادت با سعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت
 روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بی کم و کاست
 پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز باشد اگر چه درین باب اختلاف است
 است لیکن صحیح و معتبرین قدرت که بر آن اقتضای وقت و تقصیر چون
 سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با سیران ائمه رسول خدا کوفه
 رسید هر چه از دست خدا و جور و ستم او بن زیاده بر وقت و در آن

کانت

مصطفی زنت شته از ان ارشاد میشود و امر الشقی ابن زید
یا الراس المکرم قدیم به فی سیدک
الکوفه تم از سکه مع لرؤس سایر الشقی اسبابا
اهل البیت الی یزید بن معاویه مع شمر
ذی الجوشن و کان بد مشق و توجیه
ذیرة الحسن و راسه مع علی بن الحسن علیهما السلام
الی الله و ان الله و ان الله جمیع حکم کرد این زیاد شقی در خصوص سر مبارک
امام اگر مکرر دایده شود در کچه های کوفه ستر فرستاد و مبارک را با
سرمای باقی شهیدان و سیران طاعت بسوی نیریزین و معاویه با شمر ذی الجوشن
و بود و نیریز بد مشق بعد از ان روانه کرد و نیریز ذریت حسین سر مبارک او را
بن حسین علیهما السلام بطرف دینه بایستی ضایع و ما بسوی او تعالی ناکش گام
بر تا ظین کتب سیر و اخبار و ما برین سفار آثار را خیار مخفی و محتجب شده و
که هرگاه سیران طاعت و بنیدیان و و دمان نبوت و نبالت مبارک
سید الشهدا و سایر شهیدان دشت کرد بلا دخل کوفه شدند این زیاد و لغنه
الی یوم لتشهدا و قضاارت خود بپارسته با هیبت و وقار در کوشی نشسته
در خانه ابار عام کرد چون وضع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند بسیار
با هیبت مصطفی و ذکور و انات ذریت رسول خدا را با مبارک سید الشهدا
بجضور خود طلبیدیم که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش از ان

از من رسید که ما را میباید و بنمیکرد و چوبی که بدست داشت بر لب دندان
 مبارکی نزد یزید بن ارقم که از صحابه کبار و در آن مجلس حاضر بود گفت که ای
 یزید یا دچوب خود را از دندان حسین بر دار و بار دیگر بر آن فرزند بخدا که
 را دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او دندان حسین را بوسید
 و دندان یزید بن ارقم خود را بدست گرفته سپرده سیلاب خون از جوی پُر
 یده روان کرد و بن زیاد ملعون چون سخن یزید بن ارقم شنید و حال گرفته
 چشم خود دید گفت بخدای که چشم ترا پر آب دارد اگر تو پیر نمی بودی و من
 دفت نیرسیدی من ترا میکشتم و گردنت میزدم پس یزید بن ارقم گفت که
 بن این یاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا عصبه دهنده تر و آزر دهننده تر
 ز سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حسن ابرار بن سبت
 حسین ابرار بن چپ نشانید و دست مبارک بر سر پاشی نشان بالید
 ز نمود که ای بار خدایا من ایشان را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس
 جزو یار و بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانی و
 رشتنا خوشه و مباد که این فاطمه زهرا را کشید و بن مر جانی یعنی بن یزید را
 رخ و دایم کرد و بدو کینند که در همین حال بن زیاد بر سر گرفت و خطبه
 شکر خدا را که ظهار حق نمود و مهر المؤمنین یزید و شکر او را شمع داد
 کاذب بن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان اند که عبد الله
 بن حنیف از جاشی خود بر حسب و گفت که ای شمس خدا و عدوی مصطفی تو

و نکلوستی و پدر تو و آنکس که ترا میر ساخته او نیز در و نکلوست و اینی حال
 حسد آن مال که ابو لاد پیغمبر کشتی و هیت رسول خدا را در میان و خوار
 کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستادی و از خدا شرم نداشتی
 که چنین دروغ متبجح میگردی و راه کذب فتنج می پویی روایت کردی و
 که میکاسیران هیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردی و گفت ای محمد بن عبد الله
 و اگر ب شکر خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم ^{او را} چه
 ای محمد بن عبد الله که منا محمد و طهرنا طهرنا کسر شکر خدا که گرامی کرد ما را ای محمد
 که در مار ایا که کردنی باز این زیاد گفت کیف را می محمد بن عبد الله چگونه و چه
 خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند و هیچ الله بنیما و منیکم و نصف نیستند
 بنیکم و بدست که جمع کند خدا تعالی میان ما و شما و انصاف فرماید در میان
 ما و شما یعنی در روز قیامت این یا و ازین جواب با صواب شرف و گفت
 بشنوا اینقدر و لیری و تنزی در کلام است که عقوبت کند که گفتند
 سخن زنمان را اعتباری نیست پس نگاه این یاد بر علی بن حسین افکار
 که این پس گیت گفتند که پس حسین بن علی است گفت که این پس
 باشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه زهرا باقی ماند شش هزار و هشت
 علی بن حسین را کشیده بر دیوین قصرش کشند که حضرت زینب را
 در کنار گرفت خود را سپرد که دو گفت که اگر می کشیدار بکشید که از
 بنی خاظمه یک کس باقی مانده است که محو نامان هیت است و در آن

هم یک شب با جملہ زنان بدون محرم باینیم این یاد را از کلام حضرت زینب
بذکر گرفتند و سر خون علی بن حسین در گذشت گویند که چون زمان اہلبیت
بر شران بی پرده و پیرامن دریده در کوفہ رسیدند کوفیان حال خوابی
دو دمان نبوت دیدند و گزیتند ام کلثوم گفت که اسی مردم کوفہ حال اہل
چہ کریمیکند اینہم بیدا و کہ بر سر مارت از دست شمارفت مارا شنید
و باز میکسید و این ایات بر زبان عفت بیان راندا ایات ما ذا انعم
اذا قال السببی لکم ما ذا فعلتم و انتم خیر الامم و بقرتی و ما
نعمت بعد تقدیمی ہمنہم ماری و قتلی صرحو ایدیم ہاگان ہذا جزا نصحت
لکم انما انجفونی النبوة من ذوسی رحم حاصل ایات جواب حسیت شمارا کہ
دال کنند ہامحمد عربی از شمار و زجنہا کہ ان چہ بود کہ باہلبیت من
چون ہلک بقارتم از سرای فنا باجای ائمہ شمارا بحق موعوم راہ
زیاد بود کہ چشمن ہا بار سز شاہا اختصار این زیاد بعد ملاحظہ حال سیرا
اہلبیت حکم داد کہ اینہار او ریند خانہ دارند و حسین را بر نیزہ کہ نشسته
کو چہ مای کوفہ بگردانند چنانچہ دست علی بن حسین بستہ و زنان اہلبیت را
گرفتہ و خل زندان خانہ کردند و حسین را بر نیزہ سوار کردہ خانہ بخانہ
سلک و شوارع کوفہ گردانیدند از زمین ارقم مروی است کہ چون حسین
بر در خانہ من گذشت دیدم کہ بر نیزہ بود و من در غوشہ نشسته بودم ہن
مقابل من شد شنیدم کہ این ایہ میخواند ائمہ حسبت ان صحاب الکہف و انتم

سلک
کوچہ ہا

کانوین آتینا عجیب بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه از زبان مبارک بکوش
 من خور و بخد که تمامی مومنان برتن من برخواست و گفته که این شوال الهی
 حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن بنیاد رسید الشهدا و سائر شهیدان
 دشت که بلا و جمله اسیان اهل بیت را با شمر و شیخ الجوشن بسوی دمشق
 بن معاویه فرستاد پس قافلہ زنان و میان اهل بیت بیشتران بی پروا و سوار
 حسین بر سر نیزه در بر شهر و دیار که میرسید فریاد و اولاد و اوصیای از
 آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافلہ سبا یابی اهل
 دمشق رسید باین که نیرید علیه پیغمبر را خبر شد قصر امارت آراسته و بهترین
 قماش خود پرواخته در زمانیکه جمله خطای شام پیش او حاضر بودند حکم حاضر
 اسیان و ادب الفور سراسرهای شهیدان را از آن میان اهل بیت مخصوصش آوردند
 چنانچه سر یکیک را از شهیدان دیدن و حال صاحب آن مبرور پرسیدن
 کرد و چند آنکه شمر و شیخ الجوشن سر مبارک حضرت پید الشهدا علیه السلام پیش
 گذاشت و این چهار باجی جنگ با مباحات و تجارت پر رخت با صفای
 که بلا و شاد صورت حال سبا و سراسرهای شهیدان را بشارت
 و انبساط از ناصیه طالع آن خندان مال ستابید چنانچه ابیات
 ابن الرعبری فی منع لیت استیاضی بیدر شهید و اولاد
 تا آخر میپا وید و از کمال ابراز و نشاط بر خود می بالید و محبوب
 لب و زبان شایه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا لمان شود

این کتاب در بیان حال
 و شهادت ائمه اطهار
 علیهم السلام است
 و در بیان حال
 و شهادت ائمه اطهار
 علیهم السلام است
 و در بیان حال
 و شهادت ائمه اطهار
 علیهم السلام است

نبود که پسند عمت تا ایندت رسد و سروریش تو از خضاب محفوظ باشد
 بمناقب السادات منقول است که در آن ساعت که سربارک حسین پیش نیز توبید
 بر دژ لعین در شاد می میشد و خم میخورد و سربارک را با انواع امانت میکرد
 خبر بعض صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفت گریان آمدند و گفتند ای
 ملعون چه میکنی ایشان احکم قتل کرد و گفت صحابه را از روز کردن بزدگویند که
 سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود چون ضرب خیزران بر لب
 دندان شاه شیدان ملاحظه کرد از دست ضبط برآید و بازیر پیید خفاش
 گفت قطع آنگدی که که چوب لب دندان میزدی که بوشه گاه رسول خدا علیه الصلو
 و السلام بود است نیزید ملعون بعصب فته گفت که امی سمره اگر شرف صحبت
 بار رسول خدا را مانع نمیشد اینوقت گردنت نیز دم سمره گفت سبحان الله که
 در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشه کان رسول و فرزندان
 بتول چنان معامله کردی که هیچ کافر نمی بسمانی گفتند این گفت و از آن مجلس
 برخاست و نیز گویند که تاجوسی از یهود و اندران مجلس حاضر بود و هر گاه حسین را
 پرسید که این کسیت نیزید گفت که سرکش که داعیه بمقابله با خلیفه و اراده خلافت
 برای خود کرده تا جگه گفت مگر صاحب این سر شرفتی داشته که مهادمی عیبه
 خلافت بسر خود میدشت نیزید گفت که آری از ثراوت بنی هاشم بوده یهودی
 پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش که ام نیزید گفت نام او حسین
 نام پدرش علی بن ابیطالب نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه دختر کرب

نیزید گفت دختر محمد رسول اللهیه و سی گفت معلوم شد که مرت زنی بی شمایست
 گفت آری ای پسر و سی بعد سماع این حرف نکشت حیرت بزدان گزیده و دست
 مانده مالیده گفت که اسی نیزید میان من و حضرت دایه و پیغمبر واسطه افتاده
 میرو و همشور بود ان تعلیم مرا می میدارند و غت و احترام من بجای می
 محمد عولی رسول شما که دیر در ازین جهان رفته شما امر و در چنین معامله باورت
 و طبیعت او که دید که نه کوش کسی شنیده و چشم کسی دیده و اسی بر شما که
 بدگسایند و نیز گویند زمانیکه نیزید پیدایی او بهایا بر مبارک سید الشهدا میگردد
 قیصر روم حاضر بود گفت که در بعضی از جزائر نشان موم حضرت عیسی باقی
 مایان هر ساله زیارت آن می رویم و نذر از جواهر و لالی و زر و سیم همراه
 می بریم و تربت تعظیم و تکریم آن بجای می آیم چنانکه شما تعظیم خانه کعبه کنید و
 و احترام آن بجای می آید حیف که شما فرزند و ذریه بنی خود را کشید و زنان
 یتیمان و ارا سیر کردید نیزید گفت که تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا می کشید
 قیصر گفت که شرم نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشته می حرمت رسول خدا
 و اولاد او را گذاشته نیزید جوابی بجز سکوت ندین متوجه بطرف زنان و یتیمان
 و طبیعت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک تر طلبید چشم حضرت
 زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت و اجداد و امجداه بعد از
 خطاب بنیزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را در سبزه
 و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را این بی پردگیها برشته اند و

کردی و جمع مروان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهد ممل خود چه
 بخواهی توانی دادی زید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین
 و دختر فاطمه زهرا است پس از آن کثوم برخواست و بر حسین قیام و لب و
 دندان خود را بر آن لب و دستان چندان مالید که بهوش بریزد من غلیظ چنان
 بهوش آمد و عاصی بدو ترقی نرید کرد و گفت که اسی زید متبع از دنیا نیایی
 و چنانکه ما را در بلا آگندسی تو هم در دنیا و قیامت روی رحمت به سوی برادر
 گفت که این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کثوم و دختر فاطمه است
 پسر توجه بسوی امام بن العابدین کرد پرسید که این پس چیست گفتند که این
 علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین گشته شد
 که حسین اسیر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر مرده
 و علی اوسط که بیمار بود او را اسیر کرده آوریم زید گفت اسی کو و کجا میدا
 که بدرت میخواست که برسد خلافت نشیند و بر سر مغربا خطبه بنام خود بخواند
 شود و احمد بن محمد که برادر خود پرسید علی بن حسین گفت که اسی زید که باین غمناک
 مانده اند یا پدر آن تو خلافت و امامت از آن پدر آن مانده است که در راه
 خدا جهاد کردند یا از پدر آن تو که شرک با خدا می نمودند و روز جزا محاکمه ما
 شما فیصل شد نیست و گریه سبیلکم الذین ظلموا اثمی منقلب یقیلون خوانده ختم
 کلام فرمود پسر زید حکم داد که بسیار سیلیت را بفرودگاه اینها برنماید
 حسین را برود و از او مشتق آید از آن نمایند چنانکه گویند که تا به بهر حسین

بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد از آن فریت حسین را با سه مبارک آورد
 مدینه کرد با جمله این روایات و امثال آن گو بعضی از آن خالی از صحت
 باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پدید آمدن و راضی و مستبشر از قتل حسین
 بود چون استند بذهب مختار جمهور نیست و جماعت چنانچه در کتب معتبره مثل
 مفتاح النجاء مرزا محمد بخشی و مناقب السادات ملک العلماء قاضی سید
 دولت آبادی و شرح عقاید نسفی ملا سعد الدین نقی زانی و تکمیل الایمان
 شیخ عبدالحق محدث دہلوی غیر آن از سفار مقبره با شواهد و دلائل مذکور
 مسطور است و لهذا الحق آن ملعون بر حج قاطعه و بر این ساطعه ثابت کرده اند
 و مختار را تم بحروف و اسانده صوری و معنوی با همین است که یزید آخر را
 مستبشر قتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و کمال سرسختی
 اگر تامل بکار و در قصر بر مجر و لعنت در حق آن ملعون قصور نیست که مقصود
 بر آن نیاید بود چنانچه استاد البیہ صاحب تحفه اثناعشریہ علیہ الرحمہ در
 رسالہ حسن العقیدہ در حاشیہ بر کلمہ علیہ بالستحقہ تعلیق فرمودہ اند افاؤ
 ینما یند کہ علیہ بالستحقہ کنایہ است از لعنت و الکنا یتہ ابلغ من التصریح از قوا
 مشہورہ عربیت است معنی او را یہاں مستحقہ تفسیری است یعنی است که در تصریح
 بلفظ لعنت فوت میگرد و چنانچه در تفسیر یہیم من الیمین شہید مذکور میشود
 و حق نیست کہ اکتفا بر محض لعنت رقی یزید قصور است زیرا کہ این مقدار
 مستحق مطلق قتل مومن مقرر کرده اند قائل بحد تعالی و من یقتل

باین روایت مستبشر
 یزید قتل حسین

عوارض نیست

یقتل

چند نفر از او هم خالداً قتل و غضب الله علیه و لعنه و عدله عذاباً عظیماً و یزید را
 زین کل بیادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت را جنبه
 استحقاق او حواله ننمودن کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز
 است و الله اعلم و علمه حکم نتهی کلامه الشریف آدمم بر اینکه در وقت
 مبارک حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق است نیست
 سر مبارک را در مدینه منوره بمکان تسبیح مدفون کردند چنانچه از قطعه
 نمیشد سر مبارک امام حسین علیه السلام را بعد نیمه فرستاد و او را کفن
 نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصه الوفا مرقوم است
 که سر مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینه بمکان تسبیح
 پهلوی حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا رده و دفن
 کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه یزید بوده و
 سلیمان بن عبد الملک بادشاه شد و او را خبر کردند چون سر مبارک را
 پیش خود طلبید و دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو مالید و کفن
 داده و در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پسر خد
 صلی الله علیه و آله و سلم را خواب دید که ملاطفت و طاعت بحال او میفرمایند
 چون بیدار شد از خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمود که شایسته آنست
 جانی بقی است حضرت علیه الصلو و السلام بگوید که گفت اری حسین
 خوانه یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده و دفن کرده ام

بیان اختلاف در
 سر امام حسین علیه السلام

گفتند که البته این کار از موجب خوشنودی و تحفه صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده باشد همچنین روایت ما کرده اند لیکن صحیح و معتبر همانند اول
 که سر مبارک نجای در دینه منوره و بکان بیع مدنون است مقول است که
 چون نیرید علیه السلام بیعت رسول و ذریه قبول را روا نه بودینه منوره
 بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینهارا بدینهم رسانند چنانچه
 علی بن حسین سرسید شدند و سرهای دیگر شنیدان داشت که بلافاکره قمر
 زمان و میان بیعت روانه دینه منوره شد و این روایتی هم عاری از
 ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث وال برشت جاتیکه
 که از جور و بیداد این زیاده که نسبت با بیعت بنویس لعل آور و عجب نیست
 او محکوم و متقاد نیزید بوده لیکن از کراهی نیزید نیست عجب است که چوب
 دندان حسین زده و بیعت را برشتان نیل پرده بذلت و خواست
 سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد و پست کف
 که هیچ مقصود ازین نبوده مگر فضیلت کردن اگر در دل او کینه بیعت
 عداوت کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شدند نبی بود
 بر آینه تعظیم و مگر یم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن میساخت و بنویس
 با اکل رسول و ذریه قبول مینمود و قصد چون قاعله اهل بیت نبوت از مشرق
 عازم مدینه شدند همان بن بشیر که از طرف نیزید متعین بوده بن و اجنه
 از علی بن حسین خدمت و در راه با ذریه حسین پیش آمده مرتب اطاعت و تعظیم

فصل در بیان بیعت
 بن حسین علیه السلام
 و ذریه نبوت

و بگویم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجای آورده بدین رسیده و
 نیز مانند حضرت ائمه رسالت بدین رسیده رسیده و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 دیگر امانی بدین رسیده از صفات کبارستقبال و دیدن همین که دریت رسول
 دیگر که شش هاست بقول را مبتلا بمصیبت دیدن حالتی از غم و اندوه و گریه
 و زاری بر ایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که
 مصیبتی که در روز وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات بر
 این بدین گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین
 با زمان و یتیمان ائمه نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیه و الثنا
 از دمشق بدین بر گشت فریادی عجیب شوری غریب در بدین بر پا بود
 که یاد از هنگامه قیامت میداد جمله ارباب دین و رانده و در وین
 همه از کین و همین از غم و غصه خیزین بودند و حالتی که عارض حال ام المومنین
 حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فرادی فرادی زنمان و
 یتیمان ائمه نبوت را کنار میگرفت و میگفت تا آنکه همراه دریت بتول
 متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زارینا
 و بزبان حال میگفت ایات یا رسول الله بر آرزو روضه ستر تابانگرمی * این
 خویشتن را زار و غمناک و خیزن * در بلای دشمنان دین گرفتار آمده *
 کس مباد و جهان یارب گرفتار این چنین * پوشیده مباد که چنان واقع
 گریه و صایب ائمه مصطفی علیه الصلوة و الثنا که دل قلم از تحریر پس

و دیده و اوقات از تقریرش جمیع است بخوان نیست و حیطه چه انجید یا بنظر
 استیفا بنجد و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افرامه و غیره
 واقعی را عاری از خلط و غلط نگذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه السلام
 بر تخریر محلی از ان کفا و زید و دست و قلم از تفصیل آن کشیده بیان اخبار
 درین واقعه ماله واقع است میفرمایند و از انجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل
 می نمایند چنانکه ارشاد میسر و امثال اخبار النبی صلی الله علیه و
 آله و سلم یهین الواقعة المأثلة من جهة الوسیة
 بواسطه جبرئیل و غیره من الملائكة فشهدوا متواتر
 اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و سلم باین واقعه چونانکه از جهت وحی بواسطه
 جبرئیل و غیره از ملائکه پس مشهور متواتر است یعنی اخبار مرویه از ان
 حضرت صلی الله علیه و سلم که گفتی از واقعه ماله که بلا و مشهوره شهادت جناب
 سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهادت در گذشته قدر مشترک
 با تواتر معنوی پیدا کرده است من ذلك ما اخبره الطبرانی
 عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه و
 آله و سلم قال اخبرني جبرئيل ان ابني الحسين يقتل
 بعدي بأرض الطف وجاءني بهذا الثوب
 فأخبرني لها مضجعة ازان جمله است آنچه روایت کرد و طبرانی از
 عائشة رضي الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که خبر داد

ح

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا أُمُّ سَلَمَةَ احْضِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي
 التَّيَّابِ لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ فِينَا هِيَ عَلَى الْبَابِ إِذْ دَخَلَ حُسَيْنٌ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَمَ فَوُثِّقَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَعَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَيَقْبَلُهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ الْحَبِيبُ قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنْ أَمْسَكَ
 سَقَيْتَهُ وَإِنْ شِئْتَ أُرِيكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ
 فَأَرَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ أَوْ تَرَابٍ أَحْمَرَ فَخَذَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ
 فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُولُ إِنَّهُ كَرَّمَ اللَّهُ
 وَآخَرَجَهُ أَيْضًا ابْنُ حَالٍ فِي وَجْهِهِ وَكَانَ فِي
 رِوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْنَدِ قَالَ ثَوْبًا لِي
 كُنَّا مِنْ تَرَابٍ أَحْمَرَ وَرَأَوْهُ يَوْمَئِذٍ نَامٌ مَحْضَةً وَنَحْمُ
 خُودًا وَحَدِيثِ إِيْسَ كَفَتْ إِبَازَتِ خُوسْتِ وَرَشْتِ مُوَكَّلِ بَارَانَ اَزِ رِوَرِ
 خُوشِ بِأَنِكَ زِيَارَتِ كُنْدِ بِمِيرِ صَلَوَاتِ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْ بِمِيرِ صَلَوَاتِ
 عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دِرْخَانَةِ اَمِّ الْمُؤْمِنِينَ اَمِّ سَلَمَةَ بِوَدِيعَتِ
 اَنْخَرَتِ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَمِّ سَلَمَةَ بِمِيرِ صَلَوَاتِ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْ بِمِيرِ صَلَوَاتِ
 عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَمِّ سَلَمَةَ بِمِيرِ صَلَوَاتِ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْ بِمِيرِ صَلَوَاتِ
 عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَمِّ سَلَمَةَ بِمِيرِ صَلَوَاتِ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْ بِمِيرِ صَلَوَاتِ

نسخ
 مستخرج
 من

است علیه السلام و حاکم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته
 با حضرت آمد و دست میداری این را فرمود اسی گفت فرشته که پیرایه ا
 زود باشد که باشد این محبوب ترا و اگر نخواهی بنایم ترا مکانی که گشته شود
 در آن پس نمود آن را پس او را و خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه
 آن خاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی این حدیث است
 که بودیم ما که می گفتیم ازین که بلاست و نیز بر آورد این حدیث را ابو حاتم
 در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت سند آمده که گفت پسر ذوالنور
 گفت از خاک سرخ یعنی در زیادت سند امام احمد بجای فجاءه بسطه او تراب
 عبارت ثمن و لینی کفامن تراب احمد واقع است با جمله این حدیث را امام محمد
 اسنه در کتاب معجم خود از حدیث انس بر آورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
 روایت کرده و در زیادت سند امام احمد هم تفسیر دارد و شده و
 أَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بَنَاتِ الْحَارِثِ قَالَتْ
 دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنَّا بِالْحِمْيَرِ
 فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهِ فَوَحَّشَتْ مِنِّي الْبَغَاةُ فَأَذَاعَيْنَا رُسُفًا
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنَّا نَصْرِيحَانِ مِنَ الدُّمُوعِ فَقَالَ
 أَتَانِي جِبْرِيلٌ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ يَقْتُلُ ابْنَهُ
 هَذَا أَنَا فِي بَيْتِهِ مِنْ تَرْبٍ وَحَمَاءٍ
 و بر آورد و حاکم و بیهقی از ام الفضل و بنو حارث که گفت ام الفضل که آوردم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حسین را نشانیدم و او را در کنار
 آنحضرت باز یکبار ه اتفاق افتاد و من اتفاقاً باحضرت پس نگاه داشتم
 چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر نیت سگهارا پس فرمود که آمدن
 جبرئیل و خبر داد مرا که بر اینست من خواهم بکشت این فرزند مرا و او مرا را
 از خاک سنج مقل او و اخرج ابن راهویه و البیهقی و ابونعیم
 عن اوسلمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اصطحب ذات يوم فاستيقظ وهو خائف و في يده تربة فخره فقلبه
 قلت ما هذه التربة يا رسول الله قال اخبرني جبرئيل ان
 الحسين يقتل بالخر و هذه التربة
 از ام المومنین ام سلمه که بر اینست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر پهلوی خوابید
 روزی پس بیدار گشت و در طایفه اندوگین و غمناک بوده و در دست
 خاک سنج بوده که زیر و بالا میکرد و آنرا گفتم که این چه خاک است پیغمبر خدا
 که خبر داد مرا جبرئیل که به تحقیق این فرزند زنی کشته شود بزین ع
 و این خاک مقام است و اخرج البیهقی و ابونعیم عن انس قال
 استاذن ملك انظر ربنا ان ياتي رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم فاذن له فدخل الحسين فجعل يمسح على منكبيه
 النبي صلی الله علیه و آله و سلم فقال الملك انجبه
 قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم نعم قال فسان

امّك تقتله وانشئت اربك المكان الذي يقتل
 فيه وضررب يده فاراه ترابا احمر فاخذته امّ سلمة
 فضربت به في ثوبها وكنا نسع انه يقتل بكنكاه
 وراور وپهتق و ابو نعیم از پس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران
 از پروردگار خود باینکه باید نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس اجازت
 اورا پس در آن حال در آن زمین پس سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم پس گفت آن فرشته آیا دوست میداری این را فرمود پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم آری گفت آن فرشته تحقیق امت تو بکشیدن را
 و اگر خواهی بنایم ترا سکانی را که در آن کشته شود پس بزودت خود را
 پس نمود آنحضرت را خاک اسب پس بگفت آنرا ام سلمه بست آنرا در چاه
 خود را وی گوید که بودیم ماکه می شنیدیم که تحقیق او یعنی حسین کشته شود
 در کربلا و اخرج ابو نعیم عن امّ سلمة رضي الله عنها قالت
 كان الحسن والحسين يلعبان في بيتي فقتل جبرئيل
 فقال يا محمد امّك تقتل ابنك هذا من بعدك واومى الى
 الحسين وانا بترية فسمها قال ربه كرهت بلاء وقال
 يا امّ سلمة اني سميت هذه الدنيا دما فاعلم اني قد قتل فجعلتها في
 قافله برآور و ابو نعیم از ام سلمه صنی الله عنها که گفت امام حسن و حسین را می
 میکردند در خانه من پس خبر داد جبرئیل پس گفت ای محمد هر آینه مرا

بکشد پس تر که غنیت بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آوردن کانی را پس

آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام آنرا پس فرمود که بوی کرب و بلاست و فرمود که اسی ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پس من یعنی حسین بر این کشته شد پس نکا بدشت ام سلمه بخاک را در شیشه پوشیده مانند که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روایتی که حسین کشته شد آن خاک خون گشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک شکر نیره وار شده چنانچه مروی است که چون جصات مقتل حسین را جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم داد آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند که روزیکه ازین سنگ نیره ها خون جاری شود بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون وز عاشورا من آب شیشه را کشادم دیدم که از آن سنگ نیره خون جاری بود نیز از ام سلمه منقول است که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگوید
ایها القاتلون جلا حسینا ملا البشر بالعباد والتکلیل
قد لعنتم علی بن ابی طالب و داود و موسی و هابیل و نوح
یعنی ای کشتگان حسین از روی جمل و نادانی فزوده بار شما را لعنت کرد و نوح و بند و مفید بودن تحقیق لعنت کرده شدید شما بر زبان داود و بر زبان موسی و حامل نخیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داود و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند و آخر جبرئیل

ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کنا مع الحسين بن علي
 کربلاء فظفر الی شمر ذی الجوشن فقال صدق الله ورسوله
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم کأنی انظر
 الی کلب یقع فی دماهل بیت وکان شمس برص
 وبراورد ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت که بودیم همراه حسین بر دونه کربلا
 که دو قطعه فرت اندیس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست
 خدا و رسول خدا فرمود غیر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کویا من می بینم بسوی سگی
 ابلق که دهن می اندازد در خون طپت من و بود شمر بر سر یعنی پاری بر ص
 که جلدش باز و اغما می سفید و ورنه می پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون
 نسبت بکران زیاد و ترخیص بخون طپت بوده چنانکه مخبر صادق علیه الصلو
 و التحية اشاره بآن فرموده و آخر ج ابن الشکر و البغوی فی
 الصحابة و ابو نعیم من طریق یحیی عن انس بن الحارث
 رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلم یقول ان ابني هذا یقتل یارض یقال لها کربلاء
 یشهد ذلک منکم فلینبه فخرج انس بن الحارث الی کربلاء
 فقتل امامنا مع الحسین رضی الله عنه وبراورد ابن کن و امام بغوی که
 الصحابة ابو نعیم از طریق یحیی عن انس بن الحارث گفت که شنیدم غیر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم را که می گفت بر تحقیق که این پسر من یعنی حسین کشته شود و بنی که

آنکه اگر بگوید پس سیکه حاجت شود از شما درین اقیقه پس باید که یاری کند او را
 پس بر آن پیش بن حارث که رازی این حدیث است بکر بلا پس کشته شد و بخاک
 همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از احادیث افاضت پس سیکه
 کلام مجتبی نظام را از زبان مجتبی صادق علیه الصلوة و السلام شنید قتال نمودن
 بر فرموده لازم افتاد و لهذا انس بن سحارث با آنچه واجب الانقیاد بود عمل نمود
 اَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الْحُسَيْنَ
 وَجَّهَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهُ جَبْرِئِيلُ فِي
 مَشْرَبَةٍ عَائِشَةَ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ سَقَيْتَهُ أَمَّا أَنْتَ وَأَنْ
 سَقَيْتَ أَخْبَرَكَ بِالْأَرْضِ الَّتِي يَقْتُلُ فِيهَا وَأَشَارَ
 جَبْرِئِيلُ يَدِهِ إِلَى الطَّفِّ بِالْفِرَاقِ فَأَخَذَ
 شَرِبَهُ حَمَاءٌ فَأَرَاهُ أَيَّهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْ طَرِيقٍ
 أَخْرَجَ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ مَوْصُومًا وَبِرَّاءٍ وَبَيْتِي أَرَاهُ سَلَامًا
 عبد الرحمن که بر این حسین در آید بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نزد آن حضرت
 جبرئیل بر بالا خانه عایشه بود پس گفت جبرئیل آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 که زود قتل کند او را یعنی حسین را است تو و اگر بخوای خبر دهی از آن که
 کشته شود در آن و اشاره کرد جبرئیل بدست خود بدو سی طف که ضعیفست در
 عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سنخ را پس نمود بخاک را با آن حضرت و بر
 بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه از عایشه موصول یعنی بکر را و می

راوی حدیث از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و آن را وی درین حدیث
 هم المؤمنین عاشق است پس این حدیث موصول است و سند حدیث اول
 مرسل است که در آن ذکر راوی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست
 و آخره البیهقی عن الشعبي قال ان ابن عمر قریب من المدینة
 فاخذ ابن الحسین قد توجه الى العراق فله في سيرة
 ليكتين من البرية فقال له ان الله تعالى اخبرني في الدنيا
 والاخرة فاختار الاخرة ولم يرد الدنيا و انك بضعة مني والله
 لا يلهيها احد منكم ابدا و فاصبر الله عنكم الا لذي هو خير لكم
 فارجعوا فاني فاعنقته ابن عمر و قال استودعك الله من قبل
 و برادر دینقی از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین
 متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت و شبانه
 روزه و روزه بشیخ راسی همه و باسی موصوده و ذال معجمه باسی هنوز رسیده
 منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق
 خدای تعالی اختیار داد و پیغمبر خدا را میان دنیا
 و آخرت پس اختیار نمود پیغمبر خود را و نخواست دنیا را و شما چگونه
 حضرت پیغمبر قسم بخدا که والی و متصرف کرد و دنیا را یکی از شما گاهی و باز
 دنیا را خدا از شما گرفت برای چیزی که آن بهتر است و در حق شما پس باز کردید
 که امام حسین پس در برگرفت بن عمر امام حسین را و گفت که سپردم و میکنم ترا بخدا

باقی حدیث در کتاب
 سیرت الزمان

که قتل و شهید باشی یعنی هرگاه این عمر بنکام قدم بدیده خبر و انکی حضرت امام حسین
 از کوه بجانب عراق شنیدند پیایانه و دیده بمبافت و دوشبانه از رنده طاقی شده و
 مانعت از غریت کوفه نمود و گفت که شما جگر کوشه های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را
 هستید که با و صف تخیر در دنیا و آخرت اختیار آنوقت بر دنیا فرموده امن
 بلوث حلام و نیوی نیالوده و از اینجا که نعیم اخروی را برای شما عوض زند
 و نیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت تمتع از متاع دنیای دنی نخواهد یافت
 پس صوابید همین است که انعطاف عنان غریت فرموده ملوک طریق مرا
 سکه معطر نماید چون پنجه حضرت هدی سهام تقدیر گشته و کرون تسلیم بقضا
 الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میردست که سائق و قاضیت
 این روی مناصی بخیر رضا بقضا دار و عمر ضامن عمر البسم قبول بشنید
 فتح غریت اختیار کرد و این عمر بنکام استبداع حضرت امام حسین را در بر
 و کلمه یف و تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این بنیدست که بین
 شهر خطر کار گذاران قضا و قدر مضای حکام تقدر خواهند کرد و الا
 شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید بلکه خستیا ر میست و سعادت ابری
 میکرد و همین غدر از جانب و کمر خواص مثل عبد الله بن عباس و دیگران
 و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است و الا از پیچ این عباس و دیگران
 رسالت با و صف علم بشهادت سید الشهدا و مقام کربلا تعاد از قضا
 بنکام غریت کوفه امکافی نداشت و دلیل این مطلب است که اگر شاد و شاد

برانیه حسین شسته شود و بر نه فرات و بنمود مرآشتی از خاک آن مکان بن
 روایت پیدت که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علی مقبل حسین علیه السلام
 از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بود و تفصیل این حال است آنچه
 از اصبع بن نباته روایت کرده چنانکه میفرمایند و اخراج ابی نعیم عن
 اصبع بن نباته قال اتینا مع علی رضی الله عنه علی موضع
 قبر الحسنین فقال ههنا مناخ رگایهم و موضع رحا لهم
 و ههنا راق دیانهم فشیة من آل محمد یقتلون ههنا
 العرصة تبکی علیهم السماء و الارض
 و بر آورد ابی نعیم از اصبع بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله
 عنه بر موضع قبر حسین پس فرمود علی که اینجا جایی خوابیدن شتران ایشان
 بموضع خیمه گاه ایشان و مکان ریختن خون ایشان و جوفانی حذر ازال
 می شود و درین میدان که بگردان ایشان زمین می خرد از خاک
 و حجه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اوحی الله تعالی
 الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم انی قتلت مصعب
 بن زکریا سبعین الفاً و انی قاتل یابن زکریا
 سبعین الفاً و سبعین الفاً

و بر آورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما که
 در بیست و نه حدیث بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که یحیی بن زکریا

با تمام سببی بن زکریا بنشمار هزار کس را از یهودیه تحقیق من خواهم کشت در
 ایستادم فرزند و دختر تو بنشمار هزار و هفتاد و نه را از اینجا عطا کن و حاجت با خاتم الانبیا
 علیه الصلوٰۃ و السلام نگاه کردیست که بر من تمام خون حضرت یحیی بن زکریا
 بنشمار هزار گشته شود و بعد از تمام خون حضرت سید الشهداء و چندان
 یک لک و چهل هزار مقتول کرد و مصداق این خبر اولاد و واقعه مختارم
 ثانیاد اوایل دولت عباسیه بزمان علی سفاح بطور آمد و آخر حج
 محمد و البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال
 رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ ذَاتَ
 يَوْمٍ نَضَفَ النَّهَارَ اشْتِغَاغَ غَيْرِ بَيْنَ قَارُونَ فِيهَا
 دَمٌ قُتِلَتْ مَا هُنَا قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ
 اِنَّ النِّقْطَةَ مِنْ دِمَائِهِمْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ جَدَّ قَدْ قُتِلَ لِكَائِمْ
 و برآمد و احمد و بهقی از ابن عباس گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 روزی در خواب بوقت نیمه روز پریشان موغبار آلوده و در دست مبارک
 ارشاده که در آن خون است پس گفتم که این چیست فرمود که خون حسین یاران
 است که پریدم و بروشتم آنرا بر وز قتل او ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم
 آنوقت را باز دیدم که تحقیق گشته شد حسین بن علی را روزی که من
 این خواب دیده بودم و اخرج الحاكم و البیهقی عن ابن عباس
 قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ

ج

ح

وَعَلَى رَأْسِهِ وَجِيهَةُ التَّرَابِ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا سَيِّدِي
 اللَّهُ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحَسَنِ أَتَيْتُهُ

و بر آفرید و حاکم و یحیی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را
 در خواب و حال آنکه سرورش مبارک آن حضرت سخا که آلوده بود پس گفتیم
 که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر
 بودم بر بناطین سفار خنجر و آثار غنی و مستتر نخواهد بود که چون صدا
 آنکه عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار که سیر کردند جناب رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم و انعام شب از خواب باز داشت حال پر طلال جناب
 خدای تعالی را در محراب ذکر با قیاس کرد و نیت که از شمشیر عترت ظاهر و
 قتل و منع ثو نهالان کلشن رسالت و نبالت خاصه کل سر بسجده چمن نبوت
 و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهل بیت بر بستران خشک پالان
 و نزول مصائب بیکران بسر وقت زمان و یتیمان بر روح متفلس سرور
 پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موسی سهو مبارک و عیار آلودگی هم
 مقدس القاطع خون حسین و یاران او از زمین و دشت و در شیشه حاکم آلوده
 بودن سرورش آن حضرت و حاضر شدن مقتل حسین چنانکه در روایمی بن
 عباس نام سلمه است چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین و طفلکی حضرت را آید
 رسانیده و حضرت سید الشهدا را درین خصوص خطاب مینماید که اگر چه
 ای امیر مناد محاطب کرده اند به ستم و ستمی که باید گفت که از اجابت

آدم تا ایندم چنین معامله اندکی چشم ندیده و زکوش شنیده اگر قیام قیامت بر وقت
 خودش نمی بود جای آن بود که آن روز بگره بماند پاره پاره شده مانند
 مسطرات بر زمین شکسته و دامن این بچه گمان از راه چاک چاک کردید و
 ناپسندید خون باریک بماند و سیاه شدن جهان و غیر آن از لحاظ
 زمان که بیاش می رود در چه حساب است و **أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ**
عَنْ جُذْرَةَ الْأَزْدِيَّةِ قَالَتْ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ مَطَرَتْ السَّمَاءُ
فَأَصْبَحْنَا وَجِبَابَنَا وَجَرَارَنَا وَكُلُّ شَيْءٍ لَنَا مِلَانٌ وَهَامٌ
 و بر آور و بیهقی و ابو نعیم از بصره روایت کردند که هرگاه که شهید شد حسین خون بارید
 آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و بویای ما و بر طرفیکه از آن ما بود از
 خون بود و **أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ عَنِ الرَّهْمِيِّ قَالَ بَلَغَنِي**
أَنَّهُ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ لَوْ يَقْلُبُ حَجَرٌ مِنْ جِبَالِ بَيْتِ الْقُدْسِ
إِلَّا وَجَدَتْهُ دُمٌّ عَذِيبٌ و بر آور و بیهقی و ابو نعیم از بصره روایت کردند که
 بمن رسید که بمحقق روزیکه شهید شد حسین گردانیده شد سنگی از سنگهای
 بیت المقدس که یافته شد زیر آن خون تازه در نهایت سحر و **أَخْرَجَ**
الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ حَبِيبَانَ قَالَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَظْلَمَتْ
عَيْنَا نَالَا وَكُلُّ مَسْمُومٍ مِنَّا أَحَدٌ مِنْ زَعْفَرَانٍ نَهْمُ شَيْءٍ
يُضِلُّهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا أَحَدٌ رَقَّ وَلَوْ يَقْلُبُ
حَجَرٌ مِنْ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجَدَتْهُ دُمٌّ عَذِيبٌ و بر آور و بیهقی

ح

ح

ح

از جسمم و لوازم من است آن خضب خود را بذریعہ سرخی کنارہ سہلان ظاهر کرد
 تا این سرخی شفق دلیل روشن بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور زکات
 الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین با هفت روز آسمان گریه کرد
 و گریه او بر تپہ رسید و بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها بزرگ گشت
 کشته بود و کواکب و شهاب از آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتادند
 قتل حسین خون آسمان بارید که مانند قی نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی
 لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی زکات آنرا تا پاره پاره شدن
 زوال ننید و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که
 خانه ها و کوچہ های خراسان و شام و کوفه روان بوده و حسین را که پدارالامان
 کوفه آورده و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و بر آمدن خون تازه
 بغایت سرخی از زیر اجار بیت المقدس حراق زعفران و رتقن رساله برآورد
 زبیری و ام حبان مذکور است و مرویست که روز قتل حسین آفتاب کسوف افتاد
 که ستاره ها در غیر روز نمودار شد و مردمان گمان بردند که قیامت قائم
 این از اعجاز علمای است و دیگر از جمله آثار و طوایف است که ارشاد میشود
 وَأَخْرَجَ الْيَهُودَ عَنْ جَبَلِ بَرْقَةِ قَالَ صَابِغًا أَلَا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ
 يَوْمَ قَتَلَهُ فِيهَا وَهِيَ الْجَوْهَرُ فَصَارَتْ مِنْهَا الْعَقِيرُ فَأَسْتَطَاعُوا
 أَنْ يَسْبِغُوا مِنْهَا شَيْئًا و بر آورده یحییٰ بن مرزوق است که
 بغارت بردن شکران یزدت است که در شکر حسین بودند روز قتل حضرت

ح

علی الحسین وھی تقول شعر سمع النبی جینه * فله
 بریق فی الخدود ابوا له فی علیا ویش * وجل الخیر
 وچگون آورده ابو نعیم انجیب بن ثابت گفت که شنیدم از راه جیدان که
 بر حسین که حالیکه میگفت که سج کرده و بسید پیغمبرشانی اورا پس بود
 او نور و لعان در خسار با پدر و مادرش بود و دراز عذراگان قریش و بود
 بهترین جدها یعنی خدیجه و میکرد حسین میکرت بران و میگفت انجیب
 و اخرج ابو نعیم من طریق حبیب بن ثابت عن اوسمة فانت
 ما سمعت نوح ابن مفضل النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 الا السیلة و ما اری ابی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت یحیی
 اخرجنی فاسألنی فاحببته الله قد قتلوا الحسینة نوح شعر
 الا بالحسین فابتهل یجهد * و یجهد علی الشهداء
 بعدی * علی ریط تقودهم المنايا * الی المستحدر
 فی ملک عهده * و بر آورده ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از راه
 گفت شنیدم که و گریه کن را از نزدیک وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و حکم کرد برب و می پیغمبر مگر اینکه پس من تحقیق گشته شد یعنی حسین پس فرمود
 کینه خود را که پروان روی پس بر پی پس خبر داد کینه زانیکه تحقیق گشته شد
 بدستیکه جنیه نوح میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه و زاری کن
 بموشش تمام و گیت که گریه کند بر شهیدان بعد از من برگردی که کشید ایشان را

الحسین
 علیه السلام

یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی
شام میرود بنحیث که در اول منزل رسیدند و بخوردن نسیه مشغول شدند
و بعد از آنکه قلم آهنی از خنجر پیاوردند و ستری یعنی بیت مرقوم را بخون شست
و بعضی گویند که چون زمان طعنت را بر شتران نشاند و سر امام مظلومان را
بر نیزه گذاشته بطرف شام روانه شدند بنحیث که رسیدند و در نجاد ویری نو
در نزدیکی آن شهر کشیدند و چون که بر دیوار آن بیت بود مرقوم است از راه
آن دیو پرسیدند که نویسنده این بیت که ام است رهیب گفت که من ایندی
که این بیت برین دیوار از وقت پانصد سال قبل بعبثت بنی شام نوشته شده است
و بعضی گویند که دیوار ویرش کافه شد و دست و قلم از آن برون آمده این
را از خون نوشت و گویند که چون رهیب بحال سیران طعنت و قوفیه
سر مبارک سید الشهدا بر نیزه دید با خود گفت که این قوم بدانند که سر نبی
خود را کشند و طعنت او را دلیل و خوار گردند و با آن جماعت شقیان طعنه
گفت که ده هزار درهم از من انیک بگیرد و این سر که بر نیزه میدارید بکشتن
من بگذارید و بفرمایان که از بس حریق پیش طمع بودند قبول نمود پس آن سر
سر مبارک از دست اینها گرفته بخلوت بروه غسل داد و خوشبو مالید و بر آتش
خود نهاده مشاهده انوار خدا در جمال حق نمایم کرد و دیده سر خود معاینه
مینمود که انوار تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نور پی در پی
تا صبح از آسمان بر سر مبارک می ریزد بکمال خطه این حال سلمان شد و بقیه عمر

خود را در محبت و ولا ایت و انقیاد حکام اسلام گذراند و با یغای و سرور
 پروانه ده هزار درم بان کرده بدخشان زاد و هرگاه آن برمالان در صهار
 از صره کشیده بودند که میانه خود داشتند غایت بدو که آن در ابرام خان
 و بر یک طرف از آنها آیه و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الیمان و بهیضی در
 کریمه و یطعم الذین ینزلون الی منقلب یطیعون رقی بود بر آریاب ایت و
 صاحب معرفت پوشیده و پنهان نموده باشد که نهیمه آثار عجیبه شود و غریبه
 بیانش رفت بر بان ساطع و محبت قاطع بر عظمت واقعه کربلا و شهادت سید
 است لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست بکوش حق نبوش باید شنید که از
 میرود و دهم کلان بران می شود و آخر ج این محسوسات منتهی الی غیر
 وَقَالَ اَنَا وَاللّٰهُ رَاَيْتُ رَاسَ الْحَسَنِ حِينَ حُمِلَ وَاَنَا بِنَشْوِ
 وَيَنْتَدِي الرَّاسَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَافِرَاتِ
 بَلَغَ قَوْلُهُ تَعَالٰی اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ اَصْحَابَ الْكَهْفِ
 الْاَوَّلِيْنَ كَانُوا مِنْ اَيَاتِنَا عَجَبًا فَاَنْطَلَقَ اللّٰهُ الرَّاسَ لِيَسْأَلَ
 ذَرْبٍ فَقَالَ اَعْجَبٌ مِنْ ذٰلِكَ قَتْلِيْ وَحُمْلِيْ وَاَوْرَءُ عَسَاكِرِ
 بهال بن عمرو گفت که من بخدا ویدم حسین را و قتیکه برده اشقه شد بر نیزه و
 من بشوق بودم و پیش سر مبارک مروی میخواند سوره کهف را تا آنکه رسیدن
 که معنی آن نیست آیا پنداشتی که صاحب کف و رقیم از عجز و شتابهای خود
 مایه پس گویند که خدا تعالی سر مبارک را به زمان نیزه صحنه کف عجب

مقدم

اصحاب الكف

ترازین گشته شدن من بر نیز بر و شش شدن سرست پوشیده و مانند که
نقصه صجاب کف که سه صد و نه سال از بغار در غوب رفتند چون بیدار شدند
یکدیگر را با پاره از آن مقدار عجیب خود را دیدند بر چند مشت بکبر عجب قدرت
آبی است چنانچه تفاحه این قصه در تفایس سر آن و کتب تواریخ بجای خود
ذکر است لیکن قبل شاه شهیدان و محل سربدار که بر نیزه عجیب تر از آن است
نمی بینی که چای برید میان با وصف تفه و بکلمه شهادت و اقرار بریت خام
الرسالت و تمثال رسم واسم اسلام بطمع خام حطام و نیوی قتل فزونی
و جگر کوشه بتول پر خستند و دودمان سالت را با مال حوادث و افات سنا
سر سردار نو جوانان بهشت را به تیغ و خنجر بریده بسزیه کشیدند و مشهور
سر پرده عصمت و طهات را بی پرده بر پشت شتران نشاندند شهر شهر کرد
و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت رفت
پیان شمه از آن زبان قلم که شست و با اینهمه در میان دین اسلام بود و خود
مومن و مسلمانان ظاهری نمودند فاجعه و ایام اولی الالباب آن بدشتی عجب
خاتمته در بیان حال قاتلان حسران مال بر کسانیکه تصنع کتب تیغ
منفوده اند مخفی نبوده باشد که هر کس که مباشر قتل و بهیم و شریک قاتلان
برضی و خورسند شهادت شاه شهیدان کرد و قطع نظر از عذاب و نکال
اخر دمی که مستحق و سزاوار است و دین دار ناپایدار برتری کرد و خود
چنانچه از بفری منقول است که هر یک که در معرکه که بلا معرض مقابل حضرت باشد

بودی و بدین غلبه کشیدن نرایی اعمال بد از دنیا رفت بعضی از
 بعضی میباشند و بعضی از میانگشت بعضی از بزرگان فرصت ملک و دولت از دست
 رفت و بعضی تشنگی مروزند و بعضی بدیدار عیالات مبتلا گشتند و مریضی
 جانتی با هر که حرف میزدند که یکس را از دشمنان گیرند و بدین که بدین استیلا
 و مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیر مری از آن جماعت گفت که من شریک
 قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی پیرایه من عالم گشت درین سخن بود که
 برای رستگار کردن قتل چراغ از جاسی خود برخواست شعله چراغ او را در
 و سوزشی در نهادش افتاد که دور جا میگشت و میگفت که سوختم سوختم
 زفته زفته خوشین را بدر یا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود و آب
 بکارش خاصیت را من گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب جهنم
 از شدی رویت کرده اند که شخصی را بضيافت طلبید و مردم و گریه میکرد
 مجلسی و ندکه میانه کلام تذکره معرکه که لا بربنا نهافت گفتند که هر که شریک
 قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده بدو میزانی که امیر مجلس بودی محال گفت که
 من حاضر معرکه که بلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز شرف و نجات
 بود که شعله از چراغ چسب و بر بدش افتاد و کس را تمام سوخت را وی
 بخدا که من چشم خود دیدم که کوتا گشت سوخته افتاده بود و نیز مریضی
 که مریض از شدگان این زیاد که حسین با قوا که بسته بود و شهادت می داد
 صلیبی داشت بعد از نیکه دیدند مریضی او تر و تارک که در آن گشت

گفتند که تو که خجسته ترین مردم دکن و جمال بودی چه شد که رویت باین روز
سیاه شد گفت از روزیکه در حرم در آنوقت که بستم و کس نبرد و
آیندم برود و بازو که فیکستان کشان بسترش پهنند و از گون بر آن می آویزند
و باز بر می خیزد و این روز رویش سیاه و حالش تباه است آخر گفتم بهمان
عذاب مبتلا مانده زگرایی وادی جهنم شد و از واقعی منقول است که
از حاضرین نقل حسین بود چون با همی سنا گشته از سبب پرسیدند گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را خواب دیدم که استین تا بازو چیده و در
مبارکش ششیری بود کشیده و در و بر و بخت حضرت قرش چرمین گسوده و تا
حالتان حسین را از حج ساخته بر سر آن قرش انداخته اندیمین که نظر آنجناب
بر آن پیر افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که گور شد و گویند که
شخصی در شام از قلمه حسین بود که زایش مجبور و می خنجر بر شده عیر گاه بر
کر دید و در دست کرده اند که کس که تیری بکلوی عبد الله که شتر بر علی صهر است
زده بود بر منی مبتلا گشت که جانب رویش حرارتی پس اشته برودتی
پیدا شد که هر چند رو بروی او باد نیز نیکو کشید و عقب او تنور آتش می
افروختند همچنان و او میامیکرد و آنقدر تشنگی میداشت که بسو سو آب میخورد
و فریادش از کام و دمان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و همان عقوبت
اینست شتمه از حال مردم عوام که حاضر نمیکرد با بودند اما خویش پس از حال
شیرید پلید و این زیاده منبع فساد و بس سعد و شمر بد پیکر و نظای ایشان محلا

بایستید که نیرید علیه ایستاده چون از قتل حسین ^{علیه السلام} فرس کرد حق تعالی آن را بپای
را قطع نظر از اراض حسانی که هر چند شایسته باشد لیکن بجا نایستد برای عبادت
آن سهل است بارتکاب افعال شنیع بلکه در صورت عذاب الهی بی سزا
گشتن از ناصیه حال آن بد مال نمودار بود و بمحاله آن ^{در صورت عذاب الهی} که از دست
بپداوش تاسه در عوام و خواص سکنه آن بلده طیده از قتل و غارت آن
نیافتند و مقصد کس از صیاب گشته شدند و خانه نام المومنین حضرت ام سلمه را تار
نمودند و تاسه و غازیان مشرف بنماز در مسجد بنوی گشتند و سنگ و گریز
میف و مسجد شریف جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود میلزد
نیز در بیان در مسجد بنوی که مورد جنود ملاکه متهم بود و بطهور آوردند و آزاران جمله
بتک حرمت کعبه عظمه که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و مقتولان
بمسجد گشت و لباس کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا آتش زدند
ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس و ابل مت الله در ایذا و هراس
و از آن جمله است محلت و اباحت نهیات شرعیه از قبیل زنا و لو اطمت و شرب خمر
و تزویج برادر با خواهر و مثال آن که دلیل صریح بر تائید کفر و کافری است و تفصیل
این سوانح و حوادث بجای خود مطرح است مختصر آن شود بخت سه سال و هفت ماه
با تملای چنین عقوبات از بادشاهی خود دم زده پانزدهم ربیع الاول را
چشم که شهری از بلاد شام است حاصل جهنم گشت و سنین شهرش بسوی
نه سال رسیده بود که با ملوک گفت و سلاسل گشت از وینا برقت و از آن

است که روزیکه یک حرم مستر که از جور و تعدی نیرید بطهور آمد بهان و از آن
 و غیره حسن را تو شمه راه عاقبت کرده خست اقامت خودش از دنیا برد
 رسید چون نیرید بن معاویه بر معاویه سپرد که در حیات خودش دلی
 و خلیفه ساخت و در تخت سلطنت نشاندند پسین که معاویه با دوشاه شد بر
 زفته بعد حمد ضای صل و علا و نعمت سر و نسیا علیه الصلوٰۃ و التثنا گفت که
 خلافت این مضمون خدا و حق خلفای با صفات عدل معاویه بن ابی سفیان
 از راه خلافت با علی مرتضی که احق و الیق بخلاف بود نزاع و جدال کرد و بعد
 پدرم که بچگونه طیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام
 حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت تا فرجان برد و نکال و
 و بال دارین طبع حکومت چند روزه همراه خود بر بعد ازین زار زار گریست
 و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار بد بود که پدرم نمود باز کشت او
 بسوی جهنم است که او را در رسول خدا را قتل کرد و شراب امباح ساخت و بنجر
 مدینه طیبه را داخت و بتک حرمت خانه کعبه و ادبش من درین خلافت
 ندتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شود ایمر کرد ایند من عقد
 خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از بفرزد و آمد و بعزت نشست
 خود را بر روی خلافت بست و بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست اما جمال
 حسن بن مال بن زیاد و شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبید
 نقش گشته شد و ابن سعد و ثمر این مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت مروت

که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض ایران در حوت و فرمان داد که شکر
 و شکر این سعد شریک قال حسین بن علی بودند یک یک را بمن نشان و همیشه
 چند صد کس را نشان دادند و اگر کسی بدارشید و مختار غلام صاحب
 خود را فرمود تا این سعد را حاضر کنند خض بن سعد خانه شد مختار پیر سید که
 در آن کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که حالها از حکومت بری
 اسکان آن دست برداشته چگونه بجایه نشست روز قتل حسین را خانه
 اختیار نکرد و حکم کرد تا سراسر بن سعد بریزند و پسرش را نیز کشند و شمر را
 نیز گردن بزد و سر بای اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد و حکم داد که
 مردمان که شریک این سعد و سر که کربلا بودند هر کس را باید بکشید چون مردم
 داشتند که مختار در صد و قصاص حسین است از کوفه قصد کرد و بصره کرد
 شکر مختار عقب ایشان افتاد و هر کس که دستیاب میشد میکشیدند و پیش میبردند
 خانه او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرد پیش مختار آورد
 فرمود که اول بر دو دست و پایی او بریزند بعد از آن بدارشیدند و پیشش
 بآتش سوختند و پنهان میکرد آن را که از شکیریان بن سعد یافته بودند
 کشند القصه چون مختار را قتل بن سعد و شمر و خولی بن یزید علیه السلام را
 الی یوم الحساب خاطر جمع کرد و در بنده قتل بن یزید را با تمام آنچه ابراهیم بن
 اشتر را با جماعتی از سپاه مقابل بن یزید و فرستاد و چون که ابراهیم سید خدیو
 دحل شد بن یزید و بکنار و رایسی که بنیفا صلیح فرستاد از موصول و اتبع

است لشکر تیره جمعی را بکشد تا آنکه دم صبح محارب به از طرفین بظهور آید
 هنگام نماز شام سپاه ابراهیم شکست خورده و راه ابراهیم را بگرفتند و بنی
 ثمود و بنی نضله را بکشتند و ابراهیم و ابراهیم حکم داد که از فوج
 مخالف هر کس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را از همریان بن زیاد
 از جان کشتند و بن زیاد و همشیره شد تا سر بن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کرد
 ابراهیم آنرا پیش نهاد بکوفه فرستاد و چون سر بن زیاد بکوفه رسید مختار بن مزهم
 ارسته و امانی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس نموده فرمود که سر بن زیاد
 حاضر کنید چون سرش حاضر کرد گفت که نیست سر بن زیاد ای مردم کوفه
 ببینید که قصاص خون حسین بن زیاد را زنده گذاشت و از مفتاح النجاشی
 که در واقعه مختار بن زیاد کس از مردم شام قتل رسیدند و بن واقعه روز
 عاشورا سال شصت و هفت هجری بعدش سال از مرگه که بلا اتفاق ضایع
 در روایات صحاح مروی است که هرگاه سر بن زیاد و سر داران او را پیش
 مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی بن زیاد
 رفت و اندکی قرار گرفته از دمان او بر آمد باز در بینی رفت تا غایت شد که
 که مار به میان سر بار آورد رفتی کرد و با جمله بن زیاد و ابن سعد و شمروزی
 و شمرون سجاج و قیس بن شعث کندی و جولی بن یزید و حسان بن ابی نعیم
 عبد شمس بن قیس و حکم بن طفیل و یزید بن مالک و غیرشان از اعیان بنی
 یعقوب با مبعلا شده قتل رسیدند و تنهای اینهار از بر سر سپان گذاشتند

و سپاه را بر آنها دو انداختند چنانکه استواران سپاه را نیز کشته کردید و با خاک برابر شدند
 پوشیده میاوه و کتب تاریخ اختلاف است و بعضی ذکر قتل ابن سعد و عمر
 قبل از قتل ابن زیاد است و بعضی بعد از آن و کینا کان فتنم تحقیق حرف
 که میانش در ضمن اخبار واقع که بلا بر اویت حاکم قهرم شدند ای عیال قتل
 را از دست مختار بکنار آنها نهاد که شهادت ازلی بهایت کا زنده روزنامه
 اعطاء مختار کرده چنانچه تفصیل حال بدتاش در کتب تاریخ مسطور است
 و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جنوب آن مسلط شد داعیه محاربه با عبد الله
 بن زبیر در سرش جا گرفت و عهد شد بر آراء مختار و قوف یافته مصعب بن زبیر
 خود را بحاربه مختار نافر و کرد و چون مصعب از بصره بحاربه مختار روان شد
 میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و
 مختار درین معرکه قتل رسید یمن که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن است
 یافت عبد الملک بن حکم مصعب بر خاسته هنگامه قتال گرم ساخت و فحیاب شد
 مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک شهر قتل رسید این عمریشی منقول است
 که با عبد الملک گفت که من او را حسین را ابدار الا مار و روبروی ابن زیاد
 و دیم بعد از آن یمن با و پیش مختار و بعد از آن مختار را و حضور مصعب بعد از آن
 مجلس عمومی یمن پس ازین و ارا لا مار و پناه میجویم که بدینک نیست که با
 ریسان با نیجای شود عبد الملک با صفائی بن سخن از مجلس بر زبان
 که نایب این قصر مبارک را زبیر و آیزد تجمل برگاه عبد الملک بر مصعب

یافت مصعب گشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف آوردند و خواست که سپاه
برای قتال عبداللہ بن سہمکہ فرستند در اول دیکہ چکس با بخت نکرد کہ در حرم خود کہ جد
فغانی در آن است چگونہ بخار بہ بل آید و وی حجاج پیش عبدالملک حاضر شد
کہ من و من و من بخوابیده ام کہ سزین پیر از ترش بریده ام عبدالملک دہشت حجاج را
بفرست کہ برای قتال ابن سہمکہ فوج خود را پاسبی نام حجاج کرد و بکہ فرستاد حجاج
کہ حشمت طائف بود چون بدینجا رسید سپاہ یک جمع ساخته متوجہ سمت کعبہ شد
قتال ابابکر پیش تہمال آورد و مگر تہماخی بابت دامن محافظت آداب کعبہ گیر
اعتقاد داشت تا آنکہ تمامی حرم محترم بکین بخون کشکان گردید و عبداللہ بن سہمکہ
شہادت چشید بعد از آنکہ این مرحلہ ہم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق
و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا ہزار ماہ دوام داشتہ دریافت و خجہ و تفسیر
سورۃ امان از نائہ فی لیلۃ القدر بذیل کریمہ لیلۃ القدر خیر من الف شہر از حق تعالی
حسن علیہ السلام مرویست کہ مراد از پیر ماہت ملک سلطنت بنی امیہ است بطہور آمد
ایت رو داد و قانع کہ ترقیب اینچہ محفوظ نہایت شہود و حوالہ تعلیم نمود و بقتل
اینچہ جلق شہود گرفت بخوف اطناک کلام

طی کش از بیانش کانست

پیشانی ہر روز ہم ریح الاخرۃ ہجری بطالع

مخفی و مستعجب بها و که بعد طبع این ساله با وجود رعایت مطابقت با اصل
 نسخه چنانکه رسم طبع محمدی است احتیاطاً همچنانکه پیش نیز از قلم بلاغت قلم
 جناب شاج درست کنانین طبع گردم تا ناظران اثر
 حسب فهم خود با نسبت تصرف و کلام مصنف از خود آید
 بکار سازان این مطبع سازند و با این همه چون
 نیسان در کالبد انسان سیخه انداگرستی
 اطلاع یابند چشم انصاف و ام
 که نظر مبایعی جسیله و محنتها
 شاقه ام نموده بزرگ
 عفو ماک نمایند
 وَ كُنِعْمَ
 مَا قِيلَ
 شِعْر

اِذَا رَأَيْتَ اِيْمَانًا سَادًّا وَ حِلْمًا اِيْمَانًا يَنْقِيهِ اَمْرًا يَلَا يَمُرُّ كَرِيْمًا

[illegible]

4919

AUTHOR

سید احمد علی (کشی)

TITLE

تحریر الشہد

ع ۱۲۱۳

4919

498
سلامت الله (سبح)
کرم الله وجهه

(12/12/2019) (12/12/2019) (12/12/2019)

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

